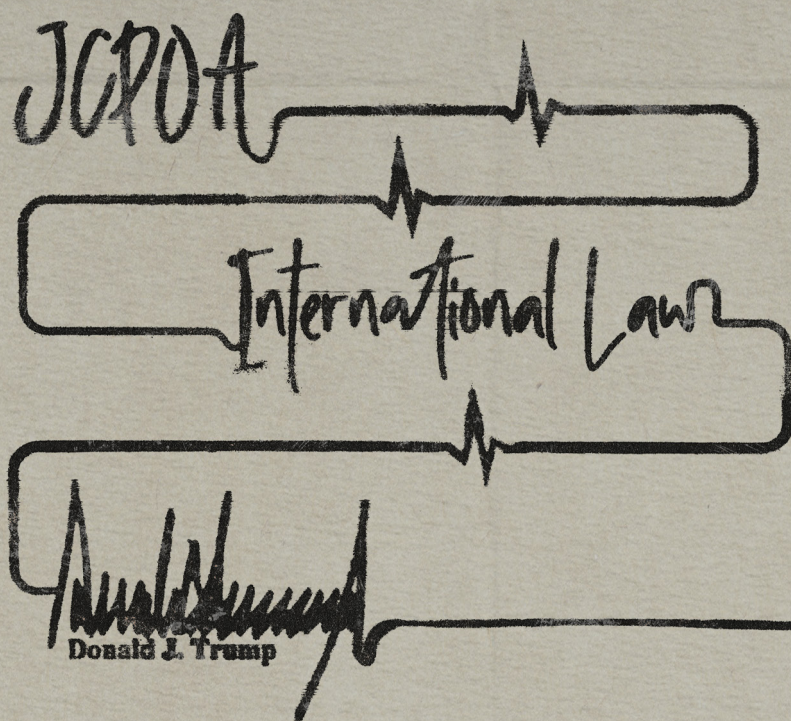


چشم انداز

برجام و غلبه قدرت بر حقوق

شماره ۲
تابستان ۱۴۰۴



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



موسسه مطالعات معاصرملل (ایران-یوریکا)
IRAN-EURICA Iranian Institute for European & American Studies

چشم انداز ۲ | برجام و غلبه قدرت بر حقوق

صاحب امتیاز: موسسه مطالعات معاصرملل (ایران-یوریکا)

سردبیر: مهزاد احمدی

مدیر داخلی و ناظر علمی: عزیزاله حاتم زاده

نظارت و تدوین: سید محمد امیری

شمارگان: ۱۰۰

آدرس موسسه مطالعات معاصرملل (ایران-یوریکا): تهران، میدان هروی، انتهای خیابان

وفامنش، بالاتراز میدان حسین آباد، کوچه شهید عیسی بیگی، پلاک ۷ طبقه دوم، واحد ۳

شماره تماس: ۰۲۱۲۲۹۸۴۹۸۵

ایمیل: info@eurica.ir

چاپ: تابستان ۱۴۰۴

شناسه مجله: ۲-۱۴۰۴

حشمت انداز

شماره ۲
تابستان ۱۴۰۴

برجام و غلبه قدرت بر حقوق





◀ حیدر علی مسعودی

استادیار روابط بین الملل، دانشکده
اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید
بهشتی



◀ غلامحسین دهقانی

دبلیات ارشد و سفیر سابق ایران در
بروکسل



◀ زینب قاسمی

دانشیار دانشکده مطالعات جهان،
دانشگاه تهران



◀ علیرضا میریوسفی

کارشناس ارشد مرکز مطالعات سیاسی و
بین المللی وزارت امور خارجه



◀ ساسان کریمی

استادیار دانشکده مطالعات جهان
دانشگاه تهران

فهرست مطالب

مقدمه..... ۹

سخن سردبیر..... ۱۱

افسانه‌زدایی از نظریه صلح دموکراتیک: بازنگری در نظریه
صلح دموکراتیک از منظر سیاست خارجی ایالات متحده
آمریکا..... ۱۵

ترامپ و فشار حداکثری دوباره بر ایران: اصرار بر تجربه
شکست خورده..... ۲۷

نقش ابرکمیته‌های اجرایی انتخاباتی طرفدار اسرائیل در
دولت‌های اول و دوم ترامپ..... ۴۱

مشروعیت مکانیسم ماشه در برجام: تحلیلی انتقادی از
پایبندی سه‌کشور اروپایی (۳E) و اقدامات متقابل ایران.. ۴۹

مصاحبه: بررسی وضعیت و چشم‌انداز روابط ایران و اروپا ۵۹

مقدمه

ایران و غرب همواره در طول تاریخ با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند؛ اگرچه اشکال و ماهیت این رابطه ترکیبی از جنگ، منازعه، رقابت و همکاری بوده است اما دوطرف تقریباً هیچگاه نسبت به هم بی‌نیازی یا بی‌تفاوت نبوده‌اند. بنابراین، گفتگو و تعامل همواره یک ضرورت و نیاز دائمی در روابط دوطرف بوده است. در دهه‌های گذشته، ایران و غرب در مورد موضوعات گوناگون مواضع و سیاست‌های متفاوت و گاهی متضادی داشته‌اند. در چنین فضایی، به هر میزان که از سطح گفتگو و تعامل آنها کاسته شده، بر حجم سوء تفاهمات و ادراکات غلط دوطرف از یکدیگر افزوده شده است. به ویژه که بازیگران و جریانات مختلفی برای قطع گفتگو و تعامل بین دوطرف و جهت دهی به ادراک آنها از یکدیگر فعالیت می‌کنند. حتی اگر سیاست‌ها و مواضع دوطرف کاملاً با یکدیگر متفاوت و متضاد باشد، لزوم گفتگو و تبادل نظر بین آنها انکارناپذیر است. در فضای کنونی که دیپلماسی رسمی و دولتی و گفتگوی مقامات سیاسی با چالش‌ها و ملاحظات مختلفی همراه است، نهادهای علمی و دانشگاهی و مراکز فکری و اندیشکده‌ای می‌توانند نقشی حیاتی در حفظ کانال‌های گفتگو و تعامل بین دوطرف ایفا کنند.

موسسه مطالعات معاصر ملل (ایران-یوریکا) به عنوان یک اندیشکده مستقل که بیش از ۱۰ سال است در حوزه مطالعات تخصصی آمریکا و اروپا در ایران فعالیت می‌کند، یکی از رسالت‌های مهم خود را در این راستا تعریف کرده است تا علاوه بر ارتقاء شناخت کارشناسان و سیاست‌گذاران ایرانی از آمریکا و اروپا، بستری برای گفتگو و تعامل با مراکز فکری و اندیشکده‌ای در اروپا و آمریکا فراهم سازد تا از این طریق به ادراک دقیق و واقع بینانه آنها از سیاست‌های جمهوری اسلامی کمک نماید. در این راستا، موسسه در سال‌های گذشته اقدام به دعوت از کارشناسان اروپایی و

آمریکایی به ایران در قالب‌های مختلف و برگزاری سمینارهای مشترک با اندیشکده‌های اروپایی و آمریکایی نموده است.

مجله چشم انداز (Perspectives) تلاش می‌کند تا با استفاده از نظرات و دیدگاه‌های مقامات و تحلیلگران سیاسی ایرانی، تصویر روشنی از ادراک و سیاست‌های ایران از موضوعات مختلف به تحلیل‌گران و سیاست‌گذاران غربی ارائه دهد. این مجله که محتوای آن عمدتاً شامل مقالات و مصاحبه‌هایی از دیپلمات‌های سابق یا فعلی، اساتید دانشگاه و تحلیلگران ایرانی است، تصویری واقعی و بدون تحریف از ایران و سیاست‌های آن برای غرب ارائه می‌دهد تا ضمن بهبود ادراک آنها و واقعی سازی تصویر جمهوری اسلامی ایران، بستری برای گفتگو و تبادل نظر فراهم سازد. اگرچه محتوای مطالب و اظهارات درج شده در مجله صرفاً دیدگاه شخصی اشخاص بوده و به هیچ عنوان موضع رسمی جمهوری اسلامی ایران نیست اما دریچه‌ای برای فهم بهتر منطق سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و تصمیمات و سیاست‌های آن برای مخاطب غربی فراهم می‌نماید.

سخن سردبیر

بازگشت دونالد ترامپ به کاخ سفید در سال ۲۰۲۵ نه تنها سیاست داخلی آمریکا، بلکه مناسبات بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار داده است. تجربه دوره نخست ریاست جمهوری او نشان داد که سیاست‌های یک جانبه‌گرایانه و خروج ناگهانی از توافق‌های بین‌المللی می‌تواند نظام دیپلماسی چندجانبه را به شدت تضعیف کند. خروج آمریکا از برجام، فشار حداکثری علیه ایران و اعمال تحریم‌های ثانویه علیه شرکت‌های اروپایی، نمونه‌هایی روشن از این رویکرد بودند. اکنون با بازگشت دوباره ترامپ، پرسش اصلی آن است که روابط ایران و غرب به ویژه اروپا چه سرنوشتی خواهد داشت. از یک سو آمریکا با تناقض میان ادعاهای دموکراتیک و سیاست‌های قدرت‌محور خود روبه‌روست، و از سوی دیگر اروپا در برزخ میان منافع اقتصادی و فشارهای سیاسی واشنگتن قرار دارد. در چنین شرایطی بررسی دیدگاه‌های اندیشمندان و دیپلمات‌ها درباره سیاست‌های آمریکا و چشم‌انداز روابط ایران و اروپا بیش از پیش اهمیت می‌یابد؛ امری که در این شماره توجه ویژه‌ای به آن شده است.

زینب قاسمی در مقاله «افسانه‌زدایی از نظریه صلح دموکراتیک: بازنگری در نظریه صلح دموکراتیک از منظر سیاست خارجی ایالات متحده»، این نظریه را زیر سؤال می‌برد. او استدلال می‌کند که تعاریف دموکراتیک آمریکا اروپا-محور است و کشورهایمانند ونزوئلا یا کوبا را نه بر اساس فقدان مشروعیت مردمی، بلکه ناسازگاری با ارزش‌های غربی کنار می‌گذارد. پیش‌فرض نظریه مبنی بر بازتاب اراده عمومی در دموکراسی‌ها، با نقش منافع مالی و لابی‌های دفاعی نقض می‌شود، که مخالفت عمومی با نظامی‌گری را نادیده می‌گیرند. رئالیسم ساختاری، ایده‌آلیسم نظریه را فرو می‌پاشد؛ اتحاد با دیکتاتوری‌های نفت‌خیز بر پایه منافع مالی، نشان‌دهنده ترجیح قدرت بر

ارزش های لیبرال است. به گفته او، آمریکا با مسلح کردن رژیم های نسل کش، راه اندازی جنگ ها و تضعیف حقوق بین الملل، شکاف میان گفتمان و واقعیت را آشکار می کند.

حیدر علی مسعودی در «**ترامپ و فشار حداکثری دوباره بر ایران: اصرار بر تجربه شکست خورده**»، به بررسی تفاوت ها و تشابهات ترامپ ۲۰۱۷ و ۲۰۲۵ می پردازد. به گفته او، سیاست فشار حداکثری اول ترامپ، بخشی از مهار ایران از ابتدای انقلاب بوده و با امنیتی سازی برنامه هسته ای، اجماع جهانی علیه ایران ایجاد کرد. برجام مخالفانی مانند ترامپ داشت که از آن خارج شد. مسعودی عوامل شکست این سیاست را بررسی می کند: ناکامی در ترغیب ایران به مذاکره، ایستادگی اقتصاد ایران حتی با کرونا، رقابت قدرت های بزرگ، و عضویت ایران در شانگهای و بریکس. مقامات ایرانی معتقدند اگر در برابر فشار اول ایستاده اند، در برابر دوم هم می توانند. پیشنهاد مسعودی تعامل مبتنی بر احترام است: شفافیت هسته ای ایران در برابر رفع واقعی تحریم ها، باگام های بازگشت پذیر و اعتماد سازی از سوی آمریکا.

علیرضا میریوسفی در «**نقش ابرکمیته های اجرایی انتخاباتی طرفدار اسرائیل در دولت های اول و دوم ترامپ**»، این سوال را مطرح می کند که چرا آمریکا حاضر است گاه حتی به بهای قربانی شدن منافعش، منافع اسرائیل را تامین کند؟ به باور او، پاسخ این سوال را باید در ابزارهای نفوذ اسرائیل در آمریکا نظیر ارتباطات شخصی، لابی ها، و سوپرپک ها دنبال کرد. ارتباطات شخصی نتانیاها با ترامپ و دیگر سیاستمداران و میلیاردرهای آمریکایی و اسرائیلی مانند خانواده ادلسن، وجود لابی های طرفدار که با استفاده از کمک های مالی، به نقش آفرینی در سیاست آمریکا می پردازند، و تولد ابرکمیته های اجرایی انتخاباتی یا سوپرپک ها در سال ۲۰۱۰ که سقف کمک های افراد و شرکت ها به ستادهای انتخاباتی را نامحدود ساخته اند، به تامین منافع اسرائیل و رای منافع آمریکا کمک شایانی نموده اند. با این حال نویسنده معتقد است با وجود قدرت و نفوذ لابی اسرائیل در آمریکا، هنوز برخی گمانه زنی ها از تداوم اختلافات در میان نخبگان نهادهای این کشور (حتی در دولت ترامپ) خبر می دهند که معتقدند دولت آمریکا باید براساس منافع ملی این کشور تصمیم بگیرد و نه این که به خاطر پول و منافع شخصی و اقتصادی، منافع اسرائیل را در اولویت قرار دهد.

ساسان کریمی در «**مشروعیت مکانیسم ماشه (Snap-Back) در برجام: تحلیل انتقادی از پابندی سه کشور اروپایی (E۳) و اقدامات متقابل ایران**»، برجام را نقطه عطفی در دیپلماسی هسته ای می داند. این توافق برای شفاف سازی برنامه هسته ای ایران در برابر رفع تحریم ها بود، با مکانیسم بازگشت پذیر. کریمی استدلال می کند که E۳ (فرانسه، بریتانیا، آلمان) از نظر فنی می توانند مکانیسم ماشه را فعال کنند، اما این اقدام، فاقد شان حقوقی است چرا که پیشرفت های هسته ای ایران پس از خروج آمریکا در ۲۰۱۸، جبرانی و مطابق بند ۲۶ است، در حالی که ناکامی E۳ در تعهدات

اقتصادی و دیپلماتیک، جایگاه آن‌ها را برای استفاده از مکانیسم ماشه سلب کرده است. به باور او، فعال‌سازی این مکانیسم، سوءاستفاده سیاسی است و به دیپلماسی چندجانبه آسیب می‌زند. کریمی معتقد است برای نجات برجام، E۳ باید تعهدات را اجرا کنند، در برابر تحریم‌های آمریکا بایستند و اعتماد را بازسازی نمایند.

در نهایت، مصاحبه این شماره با عنوان «**بررسی وضعیت و چشم‌انداز روابط ایران و اروپا**» به گفتگو با غلامحسین دهقانی، سفیر سابق ایران در اتحادیه اروپا، اختصاص یافته است. به گفته دهقانی، روابط ایران و اروپا پس از انقلاب فراز و نشیب‌هایی داشته، با موانعی مانند ناتوانی اروپا در تعهدات برجامی، جنگ اوکراین و دخالت در امور داخلی ایران. این عوامل تمایل به بهبود راکاهش داده و تهدید فعال‌سازی مکانیسم ماشه می‌تواند آن را تشدید کند. با این حال، دغدغه‌های مشترک وجود دارد. اروپا شریک تجاری مهم ایران بوده: تجارت در ۲۰۱۷ از پنج میلیارد به ۲۱ میلیارد یورو رسید و ظرفیت ۵۰ میلیاردی داشت، اما مسائل سیاسی مانع شد. دهقانی به موضوع اروپا در مورد جزایر ایرانی تحت فشار امارات انتقاد دارد که یکپارچگی سرزمینی ایران را هدف قرار می‌دهد. پیشنهاد او: اروپا نگاه خود را اصلاح کند، حسن نیت نشان دهد و گفتگوهای مداوم برقرار نماید. بدون این، وضعیت به بازی باخت-باخت تبدیل می‌شود و بازگشت ممکن نخواهد بود.

در کل مباحث مطرح شده در این شماره نشان می‌دهد سیاست خارجی آمریکا همواره در تناقض با ارزش‌های ادعایی دموکراتیک حرکت کرده و این تناقض‌ها در دوران ترامپ پررنگ‌تر شده است. سیاست فشار حداکثری نه تنها برای ایران، بلکه برای اعتبار آمریکا نیز پیامدهای منفی داشته و همزمان نفوذ اسرائیل بر سیاست‌های واشنگتن تعادل تصمیم‌گیری را مخدوش کرده است. در سطح توافق هسته‌ای نیز، اقدامات ایران واکنشی حقوقی به بدعهدی طرف‌های غربی بوده و ادعای مشروعیت اروپایی‌ها برای استفاده از مکانیسم ماشه محل تردید جدی است. در این میان، روابط ایران و اروپا همچنان میان فرصت‌های اقتصادی بزرگ و موانع سیاسی اساسی در نوسان است. چشم‌انداز همکاری تنها در صورتی ممکن خواهد بود که اروپا نگاه خود را تغییر دهد و به گفت‌وگویی پایدار و مبتنی بر واقعیت‌های دوطرف متعهد شود.

بهزاد احمدی

عضو هیات علمی دانشگاه تهران

افسانه زدایی از نظریه صلح دموکراتیک: بازنگری در نظریه صلح دموکراتیک از منظر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

زینب قاسمی، دانشیار دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

مقدمه

نظریه صلح دموکراتیک (Democratic Peace Theory) که مدعی است، دموکراسی ها ذاتاً از جنگ با یکدیگر اجتناب می کنند، مدت هاست که به عنوان یکی از ارکان اصلی نظریه های روابط بین الملل لیبرال مطرح بوده است. فرضیات اصلی این نظریه - بر پایه محدودیت های نهادی، هنجارهای مشترک، و وابستگی متقابل اقتصادی - بر این باورند که حکومت دموکراتیک باعث تقویت ثبات جهانی می شود. با این حال، در پس این ظاهر آرمان گرایانه، شبکه ای از تناقض ها نهفته است که در واقعیت های تاریخی و معاصر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا؛ نمایان است. این مقاله استدلال می کند که نظریه صلح دموکراتیک نه تنها از نظر نظری معیوب، بلکه از نظر تجربی نیز غیرقابل اتکا است، و بیشتر به عنوان یک افسانه مشروعیت بخش برای قدرت و سلطه به کار می رود تا چارچوبی برای فهم صلح جهانی.

ادعاهای بنیادین این نظریه در مواجهه با بررسی دقیق فرو می‌پاشند. تعریف "دموکراسی" در این نظریه بر ساخته‌ای اروپامحور است، به طوری که پژوهشگرانی چون اسمال و سینگر، دوئل، وری معیارهای متفاوت و متضادی ارائه می‌دهند که بر اساس آن معیارها اغلب کشورهای غیر غربی را کنار گذاشته می‌شوند. انتقادات پسااستعماری، ادعای جهان‌شمولی نظریه صلح دموکراتیک را بیشتر زیر سؤال می‌برد، و دموکراسی مدرن را نه نتیجه پیشرفت روشنگرانه، بلکه محصول خشونت استعماری و حذف فرهنگ‌های غیر غربی می‌دانند. در عمل، دموکراسی‌هایی چون ایالات متحده آمریکا، نه تنها صلح را ترویج نکرده‌اند بلکه جنگ‌های بی‌وقفه‌ای را علیه کشورهای مختلف به راه انداخته‌اند. این اقدامات نشانگر استانداردهای دوگانه در سطح: کشورهای به اصطلاح دموکراتیک مرتب حقوق بین‌الملل را نقض می‌کنند، خودمختاری دیگران را تضعیف کرده و منافع نخبگان «به ویژه پیمانکاران نظامی» را بر مخالفت عمومی با نظامی‌گری مقدم می‌دارند.

این مقاله با تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا از طریق مطالعه موردی سیاست‌هایی نظیر تغییر رژیم، مداخلات غیرقانونی، و همدستی در جنایاتی نظیر بحران جاری در غزه، نشان می‌دهد که چگونه گفتمان دموکراتیک اغلب پوششی برای اهداف امپریالیستی است. فروش تسلیحات به رژیم‌های سرکوبگر، اتحادهای گزینشی با خودکامگان، و تحمیل الگوهای سیاسی غربی از طریق امپریالیسم فرهنگی، همگی نمونه‌هایی هستند از این که چگونه نظریه صلح دموکراتیک نه برای ترویج صلح، بلکه برای توجیه سلطه به کار گرفته می‌شود.

نظریه صلح دموکراتیک: فرضیات اصلی

مفهوم دموکراسی توسط پژوهشگران گوناگون به شیوه‌های متفاوتی تعریف شده است، که منجر به ناسازگاری‌هایی در تحلیل‌های تجربی شده است. به عنوان مثال، اسمال و سینگر (۱۹۷۶) دموکراسی‌ها را نظام‌هایی با انتخابات رقابتی منظم (با مشارکت اپوزیسیون)، حق رأی حداقل برای ۱۰٪ از بزرگسالان، و وجود مجلسی که قدرت اجرایی را کنترل یا متعادل می‌کند، تعریف می‌کنند. دوئل (۱۹۸۶) این تعریف را گسترش داده و "دموکراسی‌های لیبرال" را کشورهای با اقتصاد سرمایه‌داری، حاکمیت داخلی، حقوق قانونی برای شهروندان، و حکومت نمایندگی معرفی می‌کند - معیارهایی که سلطنت‌هایی چون فرانسه تحت لوئی فیلیپ را نیز شامل می‌شود، حتی با وجود محدودیت‌های حق رأی. در مقابل، ری (۱۹۹۵) معیارهای سخت‌گیرانه‌تری وضع می‌کند: داشتن حق رأی برای بیش از ۵۰٪ بزرگسالان و دست‌کم یک انتقال قدرت مسالمت‌آمیز بین احزاب رقیب را از معیارهای دموکراسی لیبرال می‌داند. رومل (۱۹۹۷) نیز بر آرمان‌های دموکراسی لیبرال تأکید می‌کند، از جمله برگزاری انتخابات آزاد (با رأی مخفی و حق رأی برای دو سوم مردان بالغ)، حمایت از آزادی‌های مدنی،

و برابری قانونی. این چارچوب‌های متضاد، نشان می‌دهند که چگونه تعاریف آکادمیک درک ما از مشروعیت دموکراتیک را شکل می‌دهند و در عین حال ذهنی بودن طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی را برجسته می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت که نظریه صلح دموکراتیک بر سه ادعای بنیادی استوار است:

الف) محدودیت‌های نهادی: حکومت‌های دموکراتیک به دلیل وجود کنترل و تعادل، پاسخگویی به افکار عمومی، و هزینه سیاسی بالا، تلفات کمتر وارد جنگ می‌شوند؛

ب) هنجارها و ارزش‌های مشترک: دموکراسی‌ها تمایل دارند منازعات را از طریق گفتگو، حقوق بین‌الملل و احترام متقابل به حقوق بشر حل و فصل کنند؛

ج) وابستگی متقابل اقتصادی: دولت‌های دموکراتیک اولویت را به تجارت و همکاری می‌دهند، و از این طریق انگیزه‌های درگیری را کاهش می‌دهند.

طرفدارانی چون ایمانوئل کانت (۱۹۳۹) و مایکل دوئل استدلال می‌کنند که دموکراسی‌ها "منطقه‌ای از صلح" تشکیل می‌دهند، نمونه‌اش فقدان جنگ میان اعضای ناتو پس از سال ۱۹۴۵ است. با این حال می‌توان این فرضیات را از چند منظر مورد نقد قرار داد.

نقدهای پسااستعماری به دموکراسی و بازتصور نظم جهانی

دیدگاه‌های پسااستعماری، درک‌های متعارف از سیاست جهانی را به چالش می‌کشند و تعصبات اروپامحور نهفته در نظریه‌های روابط بین‌الملل را افشا می‌کنند. این دیدگاه‌ها، به جای پذیرش روایت سنتی از نظامی جهانی طراحی شده توسط اروپا که از طریق صنعتی شدن و هنجارهای دیپلماتیک گسترش یافته، واقعیت‌های خشونت‌آمیز توسعه استعماری را در مرکز تحلیل خود قرار می‌دهند. روایت‌های جریان اصلی اغلب خشونت‌های گسترده، حذف فرهنگ‌ها، و استخراج‌های اقتصادی‌ای که با سلطه جهانی اروپا همراه بود را به حاشیه می‌رانند و استعمار را صرفاً حاشیه‌ای در مسیر "پیشرفت" جلوه می‌دهند. در مقابل، تحلیل پسااستعماری تأکید دارد که اقداماتی نظیر تجارت برده‌ای اقیانوس اطلس و غارت سرزمین‌های بومی در قاره آمریکا، حوادثی جانبی نبوده، بلکه بخش جدایی‌ناپذیر از پیدایش ساختار سرمایه‌داری بوده‌اند - سیستمی که سلسله‌مراتب‌های بین‌المللی مدرن را بنیان گذاشت (Seth, ۲۰۱۱). این بازنگری، اسطوره اروپا به عنوان صادرکننده روشننگری و تمدن را رد می‌کند و بهره‌کشی استعماری را موتور محرک پویایی قدرت معاصر می‌داند. این نقد به پروژه‌ی لیبرال مدرن، به ویژه در زمینه‌ی جهانی‌سازی مدل‌های سیاسی غربی، تعمیم می‌یابد. کشورهای غربی غالباً نظام‌های به اصطلاح دموکراتیک خود را به عنوان الگوهای

جهان شمول ارائه می دهند، در حالی که ساختارهای سیاسی جایگزین - که ممکن است از نظر تاریخی، فرهنگی یا اخلاقی مشروع باشند - را بی ارزش یا عقب مانده تلقی می کنند. این جهان شمول سازی دموکراسی لیبرال، نه تنها نادیده گرفتن تنوع سیاسی است، بلکه تلاشی برای تحمیل ارزش های خاص غربی تحت پوشش "حقوق بشر" یا "توسعه" محسوب می شود. در عمل، این فرآیند اغلب با مداخله نظامی، تحریم های اقتصادی، یا فشارهای دیپلماتیک همراه است - یعنی ابزارهایی که خود در تضاد با اصول ادعایی دموکراسی و حاکمیت ملی هستند.

در این چارچوب، نظریه صلح دموکراتیک نه تنها به لحاظ تجربی دچار تناقض است، بلکه به لحاظ اخلاقی نیز مورد سؤال است. در واقع، این نظریه ابزار مشروعیت بخشی به سلطه ی نهادینه شده ی غرب بر بقیه ی جهان شده است. با توسل به زبان صلح و دموکراسی، دولت های چون ایالات متحده آمریکا اقداماتی مانند تغییر رژیم، حمایت از کودتا، و مداخله در انتخابات سایر کشورها را توجیه می کنند. پژوهش های انتقادی همچنین به این نکته اشاره دارند که دموکراسی های لیبرال اغلب سیاست های داخلی خود را نیز با استفاده از همین منطق سلطه شکل می دهند: با اولویت دادن به شرکت های اقتصادی - به ویژه صنایع نظامی - و سرکوب جنبش های مخالف جنگ یا عدالت اجتماعی. بدین ترتیب، نه تنها صلح با دیگر کشورها نادیده گرفته می شود، بلکه خود دموکراسی نیز در داخل تهی می شود.

در مجموع، رویکردهای پسااستعماری تلاش می کنند نظریه هایی مانند نظریه صلح دموکراتیک را نه تنها از منظر مفهومی بلکه از منظر تاریخی، اخلاقی، و سیاسی مورد بازاندیشی قرار دهند - و نشان دهند که چگونه این نظریه ها ممکن است ابزارهایی برای بازتولید نابرابری جهانی باشند، نه راهی برای برقراری صلح.

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و افشای تناقضات نظریه صلح دموکراتیک

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، نمونه ای بارز از دوگانگی میان اصول ادعایی نظریه صلح دموکراتیک و رفتار عملی دولت های دموکراتیک است. اگرچه ایالات متحده آمریکا همواره از زبان دموکراسی، حقوق بشر و صلح استفاده کرده است، در عمل سیاست هایی را پیگیری کرده که ناقض همین ارزش ها هستند. از تغییرات پنهانی رژیم ها در آمریکای لاتین و خاورمیانه گرفته تا مداخلات نظامی در عراق، افغانستان، و لیبی. دولت آمریکا بارها نظم سیاسی کشورها را به بهانه "دموکراتیزه کردن" و با ابزار خشونت دگرگون ساخته است. این اقدامات نه تنها فاقد مشروعیت قانونی بوده اند، بلکه اغلب منجر به بی ثباتی، جنگ داخلی، و ظهور گروه های افراطی شده اند - پیامدهایی که کاملاً در تضاد با منطق نظریه صلح دموکراتیک هستند.

فروش گسترده سلاح به رژیم‌های اقتدارگرا یکی دیگر از نمودهای بارز این تناقض است. ایالات متحده آمریکا از بزرگ‌ترین تأمین‌کنندگان تسلیحات در جهان است و بخش عمده‌ای از این سلاح‌ها به کشورهای صادر می‌شود که نه تنها دموکراتیک نیستند بلکه ناقض آشکار حقوق بشر نیز هستند. برای مثال، عربستان سعودی و مصر، از مهم‌ترین مشتریان نظامی آمریکا هستند، در حالی که هر دو کشور به خاطر سرکوب مخالفان سیاسی، نبود انتخابات آزاد، و خشونت‌های سیستماتیک علیه شهروندان خود شهرت دارند. با این حال، همکاری نظامی با این رژیم‌ها تحت لوای "امنیت منطقه‌ای" یا "مقابله با تروریسم" توجیه می‌شود - در حالی که منافع صنایع دفاعی آمریکا، به‌ویژه پیمانکاران خصوصی، نقشی اساسی در شکل‌دهی به این سیاست‌ها ایفا می‌کنند. مورد غزه نمونه‌ای معاصر از این ساختار دوگانه است. در حالی که ایالات متحده آمریکا ادعای حمایت از حقوق بشر و حل مسالمت‌آمیز مناقشات را دارد، میلیارد‌ها دلار کمک نظامی به اسرائیل ارائه می‌دهد - کمکی که مستقیماً در سرکوب، محاصره، و بمباران جمعیت غیرنظامی فلسطینی نقش دارد. ایالات متحده آمریکا نه تنها از محکوم‌کردن این اقدامات سر باز می‌زند، بلکه با وتوی قطعنامه‌های شورای امنیت، عملاً مانع اقدامات بین‌المللی برای پایان دادن به خشونت‌ها می‌شود. در این شرایط، زبان دموکراسی به ابزاری برای توجیه اشغال، نقض حقوق بشر، و سرکوب سیاسی بدل می‌شود.

دموکراسی به مثابه ایدئولوژی سلطه

در نهایت، نظریه صلح دموکراتیک کمتر به عنوان یک تحلیل علمی از نظم بین‌الملل و بیشتر به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی عمل می‌کند - ایدئولوژی‌ای که به مشروع‌سازی مداخلات نظامی، برتری‌طلبی فرهنگی، و تسلط اقتصادی کمک می‌کند. این نظریه با خلق دوگانه‌هایی چون "دموکراتیک/غیردموکراتیک"، "متمدن/وحشی"، یا "صلح‌طلب/خشونت‌گرا"، فضا را برای تفسیر جهان بر اساس سلسله‌مراتب‌های فرهنگی و سیاسی باز می‌گذارد که در آن غرب به عنوان معیار سنجش باقی می‌ماند. چنین روایتی، عملاً امکان شنیده شدن صدای جوامع غیرغربی، تجربیات تاریخی متنوع، و اشکال بدیل زیست سیاسی را از میان می‌برد.

پژوهشگران انتقادی پیشنهاد می‌دهند که به جای پذیرش نظریه‌هایی مانند نظریه صلح دموکراتیک به عنوان حقیقتی جهان‌شمول، باید آن‌ها را در زمینه‌ی تاریخی، سیاسی، و اقتصادی‌ای که در آن پدید آمده‌اند بررسی کرد. تحلیل‌های واقع‌گرایانه از سیاست قدرت، اقتصاد سیاسی جهانی، و تجربه‌های استعماری نشان می‌دهند که صلح نه از طریق شباهت‌های ایدئولوژیک،

بلکه از طریق احترام متقابل، عدالت ساختاری، و توزیع برابر منابع جهانی حاصل می شود. تنها در چنین چارچوبی است که امکان شکل گیری نظم جهانی عادلانه و واقعاً صلح آمیز وجود دارد. با انحصاری کردن تعاریف "دموکراسی"، دولت های قدرتمند نابرابری های جهانی را بازتولید می کنند و نظام های حکمرانی غیرغربی را ناقص یا نامشروع جلوه می دهند. این سلطه ایدئولوژیک، امکان مداخلاتی را فراهم می کند که در ظاهر به نام دموکراتیزه سازی انجام می شوند، در حالی که در عمل، اتحاد های غرب با رژیم های خودکامه ای که منافع ژئوپولیتیکی یا اقتصادی آن ها را تأمین می کنند، نادیده گرفته می شود. چنین تناقضاتی نشان می دهد که ترویج دموکراسی بیشتر ابزاری برای کنترل است تا رهایی، و انطباق با هنجارهای غربی را بر خودمختاری واقعی ترجیح می دهد. اندیشه پسااستعماری خواستار کنار گذاشتن الگوهای خشک و یکسان ساز و به رسمیت شناختن تنوع سنت های سیاسی است که در بسترهای فرهنگی و تاریخی خاص خود شکل گرفته اند. این اندیشه خواهان گفت و گو و فراگیر است که میراث ماندگار استعمار - از سیاست های اقتصادی استخراج محور تا امپریالیسم فرهنگی - را به چالش بکشد و روابط بین الملل را از منظری عادلانه، نه سلطه گرانه، بازاندیشی کند.

شواهد تاریخی در تضاد با نظریه صلح دموکراتیک

دولت های دموکراتیک با کشورهای موسوم به "غیردموکراتیک" وارد جنگ می شوند بررسی های تاریخی ادعای اصلی نظریه صلح دموکراتیک مبنی بر اجتناب دموکراسی ها از جنگ با یکدیگر را از هم می پاشد. پژوهشگرانی مانند راولو، گلدتیش، و دوروسن (۲۰۰۳) نشان داده اند که دموکراسی ها نه تنها ذاتاً صلح طلب نبوده اند، بلکه بارها درگیر منازعات استعماری و امپریالیستی با "غیردموکراسی ها" و حتی دیگر "دموکراسی ها" شده اند. تحلیل های تجربی آن ها نشان می دهد که اگرچه پس از استعمارزدایی، دموکراسی ها مشارکت کمتری در "جنگ های برون سیستمی" (یعنی درگیری های فراتر از حوزه ژئوپولیتیکی مستقیم خود) داشته اند، اما در دوران گسترش استعماری، از مهاجمان اصلی بوده اند. این واقعیت نشان می دهد که "منطقه صلح" ادعایی نظریه فقط پس از فروپاشی امپراتوری ها به وجود آمده، و نقش خشونت آمیز دموکراسی ها در تحکیم سلطه استعماری را پنهان می کند.

ایالات متحده آمریکا نمونه ای آشکار از این پارادوکس است؛ با وجود ادعای همیشگی اش به عنوان الگوی دموکراسی، سیاست خارجی آن عمیقاً نظامی گراست و کشورهای راکه "غیردموکراتیک" معرفی می کند، هدف قرار می دهد - اغلب تحت لوای برتری اخلاقی. جنگ ویتنام که به عنوان مقابله با کمونیسم توجیه شد، نمونه حمایت آمریکا از رژیم های اقتدارگرای مانند رژیم دیو در ویتنام

جنوبی بود، در حالی که موجب تلفات فاجعه بار غیرنظامیان شد. به طور مشابه، جنگ عراق که با ادعاهای ساختگی درباره تسلیحات کشتار جمعی و ترویج دموکراسی آغاز شد، به آشوب منطقه ای و قدرت گیری گروه های پان عربی مانند داعش انجامید. مداخلات پنهانی حتی آشکارترند؛ از جمله کودتاهای طراحی شده توسط سیا علیه مصدق در ایران و آلنده در شیلی - رهبرانی که دموکراتیک انتخاب شده بودند اما سیاست هایشان با منافع غربی در تضاد بود. این اقدامات الگوی مشخصی را نمایان می سازد: دموکراسی ها بارها و بارها حاکمیت دیگر کشورها را نقض کرده و کنترل ژئوپولیتیکی را بر خود مختاری ای که در ظاهر از آن دفاع می کنند، ترجیح می دهند.

این موارد و شواهد تاریخی به صورت کلی، روایت صلح دموکراتیک را درهم می شکنند. آن ها نشان می دهند که چارچوب محدود این نظریه - که تنها بر صلح میان دموکراسی ها در دوره پس از استعمار متمرکز است - خشونت استعماری شکل دهنده دموکراسی های مدرن و جنگ های جاری علیه دولت های خارج از حوزه "لیبرال" را نادیده می گیرد. این نقدها تأیید می کنند که این نظریه بیش از آن که یک حقیقت تجربی باشد، یک اسطوره مشروعیت بخش است که نقش قدرت و امپریالیسم را در ساختارهای سلسله مراتبی جهان پنهان می کند.

دولت های دموکراتیک حقوق بین الملل را نادیده می گیرند

سوابق سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، آشکارا در تضاد با ادعای نظریه صلح دموکراتیک است که می گوید دموکراسی ها ذاتاً به هنجارهای حقوقی بین الملل پایبند هستند. فراتر از مداخلات تاریخی، ایالات متحده آمریکا بارها منشور سازمان ملل متحد را که جنگ تهاجمی را ممنوع کرده، نقض کرده است. در پرونده نیکاراگوئه علیه ایالات متحده آمریکا (۱۹۸۶)، دیوان بین المللی دادگستری (ICJ) حمایت آمریکا از شورشیان کنترا - از جمله مین گذاری بنادر نیکاراگوئه - را بر اساس حقوق بین الملل غیرقانونی اعلام کرد، اما دولت ریگان این حکم را با بی توجهی کامل رد کرد. سیاست های پس از ۱۱ سپتامبر نیز بیشتر مسئولیت پذیری حقوقی را تضعیف کرد؛ حملات پهپادی در پاکستان، یمن و سومالی هزاران غیرنظامی را بدون شفافیت یا روند قضایی کشت، و بی توجهی به حاکمیت ملی و حقوق بشر را به نمایش گذاشت.

این الگو در کارزار نظامی جاری اسرائیل در غزه نیز ادامه دارد، جایی که همدستی ایالات متحده آمریکا با این اقدامات، محکومیت جهانی را به دنبال داشته است. در ژانویه ۲۰۲۴، دیوان بین المللی دادگستری در پرونده آفریقای جنوبی علیه اسرائیل، شواهدی قابل قبول یافت که اقدامات اسرائیل - شامل کشتار گسترده غیرنظامیان، آوارگی اجباری و محدودیت بر کمک های انسانی - مصداق نسل کشی طبق حقوق بین الملل هستند. کنوانسیون ژنو صراحتاً کمک و مشارکت در جنایات

جنگی را نقض حقوق بین الملل می داند. با وجود این، ایالات متحده آمریکا همچنان بیش از ۳۰۸ میلیارد دلار کمک نظامی سالانه به اسرائیل ارائه می دهد، قطعنامه های شورای امنیت برای آتش بس را وتو می کند، و به لحاظ سیاسی مانع پاسخگو کردن اسرائیل می شود. با مسلح کردن کشوری که در حال ارتکاب نسل کشی است و در عین حال مسدود کردن تلاش های دیپلماتیک برای توقف خشونت، ایالات متحده آمریکا، نه تنها تعهدات حقوقی خود را نقض می کند، بلکه مرکزیت تناقض آمیز نظریه صلح دموکراتیک را آشکار می سازد: "دموکراسی ها" می توانند و واقعاً نیز دست به ارتکاب جنایت های جمعی می زنند، اگر این اقدامات با منافع راهبردی شان همسو باشد. این نمونه ها - از نیکاراگوئه تا غزه - نشان می دهند که دولت های دموکراتیک، به جای محافظت از نظم مبتنی بر قانون، اغلب از حقوق بین الملل به عنوان ابزاری برای مشروع سازی تجاوزات خود استفاده می کنند. تمرکز DPT بر صلح میان دموکراسی ها، این واقعیت را نادیده می گیرد که دموکراسی ها وارد جنگ می شوند، خودمختاری را تضعیف می کنند، و علیه جمعیت های به حاشیه رانده شده خشونت به کار می برند. این تناقضات نشان می دهند که این نظریه نه یک چارچوب تجربی، بلکه ابزاری برای مشروع سازی ایدئولوژیک است که نقش قدرت و امپراتوری را در شکل دهی به سلسله مراتب های جهانی پنهان می کند.

ائتلاف های گزینشی: گفتمان دموکراتیک در برابر مشارکت با رژیم های اقتدارگرا

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا همواره سلطه راهبردی را بر اصول دموکراتیک مقدم می دارد و برای دستیابی به نفوذ ژئوپولیتیکی و منافع اقتصادی، با رژیم های اقتدارگرا ائتلاف هایی برقرار می کند. این رویکرد آشکارا در تضاد با تعهد ادعایی آمریکا به ترویج دموکراسی است و الگوی استاندارد های اخلاقی دوگانه را نمایان می سازد. هیچ جا این تناقض به اندازه خاورمیانه مشهود نیست؛ جایی که شراکت های آمریکا با دولت های سرکوبگر، نشان دهنده اولویت دادن به سیاست واقع گرایانه بر حقوق بشر است.

در چندین دیکتاتوری عرب نفت خیز - از جمله سلطنت های تئوکراتیک و رژیم های اقتدارگرای بدنام به خاطر سرکوب مخالفت ها و نقض آزادی های مدنی - ایالات متحده آمریکا حمایت قاطع خود را علیرغم موارد آشکار نقض حقوق بشر حفظ کرده است. این الگو در حمایت مداوم واشنگتن از رژیم هایی که در قتل های فراقانونی روزنامه نگاران یا ایجاد بحران های فاجعه بار انسانی نقش داشته اند، تجلی می یابد؛ مواردی که در آن ها کارزارهای نظامی مورد حمایت آمریکا، محاصره هایی را اعمال کرده و حملات هوایی انجام داده اند که به تشدید قحطی و بیماری انجامیده است. با وجود محکومیت جهانی، دولت آمریکا همچنان به تأمین تسلیحات پیشرفته، پوشش دیپلماتیک

در سازمان ملل، و همکاری‌های اطلاعاتی با این رژیم‌ها ادامه می‌دهد، و چنین ائتلاف‌هایی را به عنوان ضرورتی برای امنیت انرژی و موازنه منطقه‌ای توجیه می‌کند.

به همین ترتیب، در مصر، ایالات متحده آمریکا از زمان کودتای ۲۰۱۳ عبدالفتاح السیسی علیه نخستین رئیس‌جمهور منتخب دموکراتیک این کشور، حمایت قوی از وی به عمل آورده است. با وجود آن‌که رژیم السیسی ده‌ها هزار مخالف سیاسی را زندانی کرده، اعتراضات را غیرقانونی اعلام نموده، و رسانه‌ها را سانسور کرده است، آمریکا سالانه ۱.۳ میلیارد دلار کمک نظامی ارائه می‌دهد - توافقی متعلق به دوران جنگ سرد که همچنان به بهانه تأمین "ثبات" منطقه‌ای و همکاری ضدتروریستی ادامه یافته است (رویتز، ۲۰۲۴). این حمایت عملاً به مشروع سازی دیکتاتوری می‌انجامد، چراکه تسلیحات و ابزارهای نظارتی تأمین شده از سوی آمریکا به طور معمول برای سرکوب مخالفت‌های داخلی استفاده می‌شوند.

این ائتلاف‌ها نمونه‌ای از اعمال استانداردهای دوگانه به شکل گسترده‌تر هستند: در حالی که ایالات متحده آمریکا به لحاظ گفتمانی از دموکراسی دفاع می‌کند، اقداماتش ساختارهای قدرت اقتدارگرا را که منافعش را تأمین می‌کنند، تقویت می‌نمایند. با مسلح کردن رژیم‌های سرکوبگر و محافظت از آن‌ها در برابر پاسخگویی، واشنگتن نه تنها مشروعیت اخلاقی خود را تضعیف می‌کند، بلکه چرخه‌های خشونت و سرکوب را نیز تداوم می‌بخشد. این تناقضات، پوچی ادعاهایی را که بیان می‌دارند دولت‌های دموکراتیک ذاتاً پایبند به هنجارهای اخلاقی هستند، افشا می‌کند.

فروش تسلیحات: شعله ور کردن درگیری‌های جهانی با شعار حمایت از صلح

نظریه صلح دموکراتیک که مدعی است دموکراسی‌ها ذاتاً از جنگ با یکدیگر اجتناب می‌کنند، در برابر واقعیت صادرات تسلیحات ایالات متحده آمریکا که موجب تشدید درگیری‌های جهانی می‌شود، فرو می‌ریزد. به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده تسلیحات در جهان، ایالات متحده آمریکا سلاح‌هایی به رژیم‌های اقتدارگرا می‌فروشد که سرکوب و جنگ را تداوم می‌بخشند، و سود و قدرت را بر آرمان‌های دموکراتیک ادعایی‌اش مقدم می‌دارد. در یمن، فروش بیش از ۶۴ میلیارد دلار تسلیحات به عربستان سعودی از سال ۲۰۱۵ به بمباران وحشیانه‌ای دامن زده که موجب مرگ ۳۷۷ هزار نفر و یک فاجعه انسانی شده است (ریدل، ۲۰۲۱).

در حالی که آمریکا ترکیه را در سال ۲۰۱۹ به دلیل خرید موشک‌های روسی از برنامه جنگنده‌های اف-۳۵ اخراج کرد، همچنان به فروش جنگنده‌های اف-۱۶ به آنکارا ادامه می‌دهد، زیرا اولویت به برنامه ضدروسی ناتو داده می‌شود، نه به سوءاستفاده‌های اقتدارگرایانه ترکیه. به طور مشابه، اسرائیل سالانه ۳.۸ میلیارد دلار کمک نظامی از ایالات متحده آمریکا دریافت می‌کند (الجزیره،

۲۰۲۳)، که به اشغال سرزمین‌های فلسطینی و نقض قوانین بین‌المللی - از جمله حمله به غزه در سال‌های ۲۰۲۳-۲۰۲۴ - ادامه می‌دهد.

دورویه دموکراتیک و تناقض‌های نظریه صلح دموکراتیک

ایالات متحده آمریکا نظریه صلح دموکراتیک را به صورت گزینشی و ابزاری به کار می‌گیرد: ترویج دموکراسی در خارج، اما زیر پا گذاشتن اصول آن هر زمان که منافعش اقتضا کند؛ ساختار حکومتی کشورهایی چون روسیه و چین را محکوم می‌کند، اما نقض‌های سیستماتیک حقوق بشر در متحدانی مانند قطر، امارات یا بحرین را نادیده می‌گیرد - کشورهایی که در آن‌ها سرکوب سیاسی وجود دارد و هم‌زمان میزبان پایگاه‌های نظامی کلیدی ایالات متحده آمریکا هستند. همچنین، تحریم‌های آمریکا علیه ونزوئلا به بهانه "اقتدارگرایی"، در تضاد با حمایتش از شرکای دیکتاتور قرار دارد که منافع استراتژیک را بر همبستگی دموکراتیک مقدم می‌دارد. افزون بر این، تلاش‌های آمریکا برای تحمیل سیستم‌های به اصطلاح دموکراتیک اغلب شکل امپریالیسم فرهنگی به خود می‌گیرد - چنان‌که در بازسازی ناموفق افغانستان که ۲.۳ تریلیون دلار هزینه در برداشت (۲۰۰۱-۲۰۲۱) دیده شد، یا در توسل تاریخی به دکترین مونرو برای توجیه مداخلات در آمریکای لاتین. این تناقضات نشان می‌دهند که گفتمان دموکراتیک - حتی اگر بر نظریه‌های لیبرال استوار باشد - می‌تواند در خدمت اهداف هژمونیک قرار گیرد؛ نه از طریق ایجاد نظمی برابر و صلح‌آمیز، بلکه با مشروع سازی اجبار تحت نام استثناگرایی دموکراتیک.

نتیجه‌گیری: فروپاشی نظریه صلح دموکراتیک

نظریه صلح دموکراتیک که مدعی است دموکراسی‌ها ذاتاً از درگیری با یکدیگر پرهیز می‌کنند، هنگامی که در بستر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا مورد بررسی قرار گیرد، زیر بار تناقضات درونی خود فرو می‌ریزد. اول، برساخته بودن این تعاریف بر اساس ارزش‌های اروپا محور آشکار می‌شود؛ چرا که آمریکا به طور یک جانبه تعیین می‌کند چه کشوری "دموکراتیک" است و دولت‌هایی چون ونزوئلا یا کوبا را نه به خاطر فقدان مشروعیت مردمی، بلکه به دلیل ناسازگاری با تعاریف غرب محور کنار گذاشته می‌شوند. دوم، پیش فرض نظریه مبنی بر اینکه دموکراسی‌ها با زتاب اراده عمومی هستند، با واقعیت نقش آفرینی منافع سیاسی و مالی - به ویژه لابی‌های صنعتی، مخصوصاً پیمانکاران دفاعی - نقض می‌شود، زیرا آن‌ها مخالفت عمومی با نظامی‌گری را نادیده می‌گیرند و مداخلاتی را شکل می‌دهند که سود را بر صلح مقدم می‌دارند. نهایتاً، رئالیسم ساختاری، ایده‌آلیسم این نظریه را فرو می‌پاشاند: اتحاد آمریکا با دیکتاتوری‌های نفت خیز که بر پایه منافع مالی استوار

است، نمونه‌ای است از اینکه دموکراسی‌هایی که خود را الگو می‌دانند، قدرت و بقا را بر ارزش‌های به اصطلاح دموکراتیک ترجیح می‌دهند. با مسلح کردن دیکتاتورها و رژیم‌های نسل‌کش، راه‌اندازی جنگ‌ها و تضعیف حقوق بین‌الملل، ایالات متحده آمریکا شکاف عمیق میان گفتمان لیبرال و واقع‌گرایی سیاسی را برملا می‌کند.

ترامپ و فشار حداکثری دوباره بر ایران: اصرار بر تجربه شکست خورده

حیدرعلی مسعودی، استادیار روابط بین الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

ورود مجدد دونالد ترامپ به کاخ سفید در ژانویه ۲۰۲۵ این سوال را در ذهن بسیاری از تحلیلگران و مقامات کشورهای جهان ایجاد کرده است که ترامپ سال ۲۰۱۷ با ترامپ سال ۲۰۲۵ چه تفاوت‌ها و تشابهاتی دارد و چگونه می‌توان با رویکردها و رویه‌های جدید او مواجه شد؟ با وجود اعلام سیاست فشار حداکثری در قالب بخشنامه ترامپ، این سوال در محافل فکری و سیاستگذاری ایران به طور خاص مطرح است که سیاست فشار حداکثری دولت دوم ترامپ چه تفاوت‌ها و تشابهاتی با دولت اول او دارد و چه احتمالاتی در این زمینه مطرح است؟ سیاست فشار حداکثری دولت اول ترامپ بر ضد ایران در قالب سیاست مهار قابل تحلیل است. مهار به معنای استفاده آمریکا از ابزارهای سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی و اجتماعی برای تضعیف منابع قدرت ایران است که کمابیش از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون ادامه پیدا کرده است. اما امنیتی‌سازی برنامه هسته‌ای ایران از ابتدای دهه ۱۳۸۰ بهانه مناسبی در اختیار آمریکا قرار داد تا اجماع قدرت‌های بزرگ را بر ضد ایران شکل دهد؛ به گونه‌ای که حتی شرکای ایران مانند روسیه و چین نیز به قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت بر علیه ایران رای مثبت دادند. برجام در واقع برنامه اقدام مشترک میان ایران و قدرت‌های جهانی برای محدود کردن برنامه هسته‌ای و لغو برخی تحریم‌ها بر ضد ایران بود.

برجام در آمریکا مخالفان جدی پیدا کرد که یکی از آنها دونالد ترامپ بود. در این نوشتار، سیاست فشار حداکثری دولت اول و دوم ترامپ با توجه به وضعیت داخلی و منطقه‌ای ایران و همین طور وضعیت سیاست بین‌الملل و سپس هزینه‌های تداوم سیاست فشار حداکثری برای آمریکا و در نهایت، گزینه بدیل یعنی تعامل با ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سیاست فشار حداکثری دولت اول ترامپ در قالب راهبرد مهار

یکی از شعارهای انتخاباتی ترامپ در سال ۲۰۱۶ خروج از برجامی بود که آن را احمقانه‌ترین و بدترین توافق کل تاریخ آمریکا می‌دانست. اگرچه ترامپ تجربه عملی و شناخت مفهومی در حوزه سیاست خارجی نداشت، اما به دلیل اینکه خودش را تاجر و معامله‌گری موفق می‌دانست، بر این باور بود که توافق برجام، توافقی به ضرر آمریکا میان او با ما با حکومت ایران بوده است که بر اساس آن، ایران توانسته میلیارد‌ها دلار به شکل مستقیم و غیرمستقیم منفعت داشته باشد، ولی آمریکا دستاورد چندانی نداشته است. ترامپ به خصوص به تحویل چند میلیون دلار پول نقد به ایران بر اساس برجام بارها اشاره می‌کرد تا اهمیت این مسئله را نشان دهد (Trump, ۲۰۱۷). ترامپ نهایتاً به وعده‌اش عمل کرد و از برجام خارج شد و همه تحریم‌های قبلی را بر اساس دستورات اجرایی مجدداً برقرار کرد.

دولت اول ترامپ و همه زیرمجموعه‌های آن از جمله وزارت خارجه، وزارت خزانه‌داری و حتی سفارتخانه‌های آمریکا در کشورهای همسایه ایران، از تمام ابزارهای اطلاعاتی، دیپلماتیک و اقتصادی خود در جهت اجرای تحریم‌های آمریکا بر ضد ایران و ارعاب شرکای تجاری ایران برای توقف مراودات تجاری با ایران یا آنچه ری تکیه یکی از کارشناسان مسائل ایران در سال ۲۰۱۷ در کنگره آمریکا «بسته همه دیوارهای اطراف ایران» خوانده بود (Takeyh, ۲۰۱۷) استفاده کردند. حتی گفته شد که کنسولگری آمریکا در اربیل عراق تیمی از فعالان اقتصادی و خبرنگاران مزدبگیر را اجیر کرده بود که تعاملات اقتصادی ایران و عراق و تراکنش‌های پولی و مالی ایران در این کشور را رصد کرده و گزارش دهند تا جلوی این فعالیت‌ها گرفته شود. مقامات دیپلماتیک آمریکا به خصوص مایک پمپئو وزیر خارجه وقت و رابین هوک مسئول امور ایران در وزارت خارجه سفرهای متعددی به منطقه داشتند و تلاش کردند گلوگاه‌های اقتصادی و تجاری ایران در کشورهای همسایه ایران را شناسایی و مسدود کنند. مقامات آمریکایی از جمله خود ترامپ بارها به چین هشدار دادند که در صورت مراوده تجاری و خرید نفت ایران، از تجارت با آمریکا محروم خواهند شد. هدف اعلام شده دولت اول ترامپ از اعمال فشار حداکثری بر ایران، به ورشکستگی کشاندن اقتصاد ایران و وادارسازی ایران به مذاکره مجدد برای رسیدن به توافق بهتر بود. ترامپ از طریق واسطه‌های مختلف مانند مانوئل مکرون و شینزو آبه تلاش کرد با مقامات ایرانی از جمله حسن

روحانی رئیس جمهور وقت و آیت الله خامنه‌ای رهبر ایران ارتباط مستقیم پیدا کند. اما این امر به دلیل مخالفت طرف ایرانی به جایی نرسید و ایران حاضر نشد با دولت ترامپ وارد مذاکره شود. فشار حداکثری آمریکا به ایران و عدم تمایل ایران به مذاکره مجدد درباره برجام را به لحاظ مفهومی باید براساس الگوی مقاومت ایران در مقابل امریکا تحلیل کرد. این الگوی ایران عمدتاً مبتنی بر تقویت اقتصاد مقاومتی از جمله با دور زدن تحریم‌ها از طریق ناوگان ارواح و شیوه‌های تعامل پولی و مالی غیردلاری و مبتنی بر معاملات پایایی، گسترش روابط تجاری با کشورهای آسیایی به خصوص چین، گسترش تجارت با اتحادیه اقتصادی اوراسیا (Masoudi, ۲۰۲۴: ۱۸۱-۱۸۳)، توسعه روابط ایران با کشورهای جنوب جهانی در قالب بریکس، گسترش مناسبات تجاری و اقتصادی با کشورهای آفریقایی و تعمیق روابط اقتصادی، سیاسی و امنیتی با برخی کشورهای آمریکای لاتین مانند ونزوئلا و کوبا حرکت کند. می‌توان راهبرد ایران در مقابل فشار حداکثری ترامپ را راهبرد ضد مهار دانست. براساس این راهبرد، ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای تلاش می‌کند با توسعه متنوع کردن و در واقع گسترش افقی و عمودی روابط و تعاملات خود با کشورهای دیگر از خفگی راهبردی / ژئوپلیتیک خود توسط قدرت هژمون جلوگیری کند.

وضعیت داخلی و منطقه‌ای ایران

همزمان با اعمال فشار حداکثری ترامپ، همه‌گیری کرونا در جهان و به تبع آن در ایران، فشار سنگین اجتماعی و اقتصادی مضاعفی به جامعه و نظام سیاسی ایران وارد کرد. بسیاری از تعاملات تجاری و اقتصادی ایران با جهان به دلیل شرایط و مقررات خاص کرونایی متوقف شد یا هزینه‌های آن افزایش یافت. هزینه‌های اجتماعی و درمانی دولت چند برابر شد. فشار اجتماعی و سرخوردگی روانی ناشی از اخبار روزانه درباره مرگ و میرهای ناشی از کرونا افزایش پیدا کرد و کارآمدی نظام حکمرانی برای مقابله با کرونا از جمله از طریق واردات یا تولید به موقع واکسن به شدت زیر سوال رفت. بنابراین کشور با دو عامل فشار حداکثری ترامپ و بحران حداکثری ناشی از کرونا مواجه بود ولی باز هم تاب‌آوری ملی به گونه‌ای بود که منجر به فروپاشی اجتماعی و سیاسی نشد.

علی‌رغم ناکارآمدی فراوان در مقابله با کرونا و نارضایتی گسترده معیشتی و اقتصادی مردم، نظام سیاسی توانست با واردات دیر هنگام واکسن از چین، مرگ و میر ناشی از کرونا را کنترل کند و با اتخاذ برخی سیاست‌های اقتصادی، ثبات نسبی را به اقتصاد برگرداند (World Bank Group, ۲۰۲۲). ایران توانسته با دور زدن پرهزینه تحریم‌ها، فروش نفت را به سطح قابل قبولی برساند و بخشی از عایدات آن را به کشور بازگرداند و علی‌رغم حادثه فوت ابراهیم رئیسی رئیس جمهور در حادثه هلیکوپتر، در کوتاه‌ترین زمان ممکن انتخابات نسبتاً معنادار با حضور طیف‌های فکری

مختلف برگزار کند. در شرایط کنونی، دولت پزشکیان که حمایت بخش‌های مهمی از طبقه متوسط و پایین جامعه را دارد تلاش می‌کند با ایجاد ثبات در اقتصاد کلان، به بازتوزیع منابع کشور و رفع ناترازی‌ها بپردازد. همکاری همه نهادهای حکمرانی با رویکردها و سیاست‌های دولت ذیل چتر وفاق ملی می‌تواند کشور را در مواجهه عقلانی، حساب شده و دوراندیشانه با رویکردها و اقدامات دولت ترامپ کمک کند.

از نظر اعضای دولت دوم ترامپ، خاورمیانه همچنان دارای اهمیت راهبردی نه تنها برای آمریکا بلکه برای روند سیاست بین‌الملل در قرن ۲۱ است. به تعبیر مارک روبرو وزیر خارجه دولت ترامپ، در کنار اهمیت کانونی تهدید چین و روسیه برای آمریکای دوران ترامپ، تلاش ایران برای ایجاد «نظم منطقه‌ای اسلامی»^۱ در خاورمیانه یکی از سه چالش عمده آمریکا خواهد بود که سرنوشت سیاست بین‌المللی در قرن ۲۱ را رقم خواهد زد (Rubio, ۲۰۲۳). بنابراین بررسی نقش و جایگاه ایران در رقابت‌ها/ منازعات منطقه خاورمیانه اهمیت راهبردی دارد. به لحاظ وضعیت منطقه‌ای نیز باید گفت که در دولت اول ترامپ، روابط ایران با قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان سعودی در بدترین وضعیت تاریخی خود قرار داشت. اعدام برخی از رهبران شیعه در عربستان و متعاقب آن، حمله به اماکن دیپلماتیک عربستان در ایران منجر به قطع روابط رسمی میان دو کشور شد. جنگ محدود میان عربستان و یمن ادامه داشت و اتهام عربستان به ایران این بود که از حمله حوثی‌ها به عربستان سعودی به خصوص حمله موشکی و پهپادی به تاسیسات نفتی آرامکو حمایت نظامی و تسلیحاتی کرده است.

بعد از زورآزمایی منطقه‌ای چند ساله ایران و عربستان، دو کشور به این نتیجه رسیدند که مسیر تقابل را کنار بگذارند و همزیستی مسالمت‌آمیز منطقه‌ای را در پیش گیرند. دو طرف دلایل خاص خودشان را برای اتخاذ چنین رویکردی داشتند. از یک طرف، ایران با هدف کاهش انگیزه عربستان برای نزدیکی به اسرائیل و از طرف دیگر، عربستان به دلیل الزامات ناشی از چشم انداز برنامه توسعه ۲۰۳۰ و همچنین پیشبرد رویکرد مصون‌سازی راهبردی^۲ در سیاست خارجی (Barnes-Dacey and Bianco, ۲۰۲۴)، هر دو مایل به برقراری روابط دیپلماتیک بودند که با وساطت چین به انجام رسید. اگرچه گسترش روابط سیاسی و اقتصادی ایران و عربستان سعودی به کندی پیش می‌رود اما عملیات طوفان الاقصی و جنگ ناموفق ۱۵ ماهه اسرائیل با غزه، مواضع دو طرف را درباره برخی از مسائل حساس منطقه‌ای نزدیک تر از قبل کرده است.

1. Islamist regional order

2. Strategic Hedging

از طرف دیگر، با وجود آسیب جدی به گروه‌های مقاومت تحت حمایت ایران در جنگ ۱۵ ماهه با اسرائیل، ایران برای اولین بار اقدام به عملیات موشکی بر ضد اسرائیل از داخل خاک خود کرد. اگرچه این عملیات‌ها برای ایجاد تلفات انسانی در داخل اسرائیل طراحی نشده بود، اما رد شدن بسیاری از موشک‌های ایرانی از لایه‌های متعدد سامانه‌های پدافندی اسرائیل، نشان داد که اگرچه اسرائیل می‌تواند با برتری فناوری نظامی و از طریق بسیج امکانات و تجهیزات دفاعی و تهاجمی متحدان خود از حمله آمریکا با حملات ایران مقابله و حتی برخی ضربات تاکتیکی به ایران وارد کند، اما ایران نیز توان و اراده حمله مستقیم به اسرائیل را در صورت لزوم دارد و شاید به همین دلیل است که ترامپ در پاسخ به ادعای خبرنگاران مبنی بر تضعیف شدن ایران، این ادعا را رد می‌کند و ایران را همچنان قدرتمند می‌داند (Trump, ۲۰۲۵).

وضعیت سیاست بین‌الملل و فشار حداکثری دولت دوم ترامپ

وضعیت کنونی سیاست بین‌الملل با وضعیت سال‌های دولت اول ترامپ از جهات بسیاری متفاوت است و این می‌تواند بر امکان و شیوه اعمال فشار حداکثری دولت دوم ترامپ بر ضد ایران تاثیر بگذارد. اگرچه پیروزی ترامپ در انتخابات سال ۲۰۲۴ دور از انتظار نبود، اما پیروزی قاطع او این ادراک را در جهان تقویت کرد که رویکرد ملی‌گرایی ترامپیستی که به معنای تلفیق مرکانتیلیسم تجاری، تعهدگریزی جهانی و توسعه‌طلبی سرزمینی است، از پشتوانه قوی در جامعه آمریکا برخوردار است و احتمالاً در دهه‌های پیش‌رو ادامه خواهد یافت (Chotiner, ۲۰۲۵). نکته اینجاست که بسیاری از محافل فکری جهان به این نتیجه رسیده‌اند که ظهور ترامپ را دیگر نمی‌توان دیگر یک اتفاق کوچک در سیاست آمریکا دانست بلکه باید آنرا نماد واقعی آمریکای کنونی تلقی کرد (The Nation, ۲۰۲۴). زمانی که متحدان و رقبای آمریکا انتظار تغییر بنیادین در رویکرد و رویه سیاست خارجی آمریکا را دارند، احتمالاً آنها نیز در رویکردها و رویه‌های خود تجدیدنظر خواهند کرد. متحدین آمریکا در اروپا و آسیا نسبت به آمریکا بی‌اعتمادتر خواهند شد و ایده خود اتکاپی امنیتی و اقتصادی را بیش از پیش مطمح نظر قرار خواهند داد. بسیاری از حوزه‌ها و موضوعات مورد اجماع میان آمریکا و متحدان این کشور مانند مسئله هسته‌ای ایران به موضوع چانه‌زنی میان آنها بدل خواهد شد.

اروپا: اگرچه آمریکا و اروپا در اعمال فشار بر ایران برای مذاکره و توافق در دوره پسا اکتبر ۲۰۲۵ اجماع نسبی خواهند داشت، اما وزن دیپلماتیک آمریکا در اجماع‌سازی چندجانبه بر سر موضوع ایران کاهش خواهد یافت چراکه ترامپ تمایل دارد مسائل بین‌المللی را به شکل دوجانبه حل و فصل کند و از این طریق، چهره‌ای استثنایی و منحصر بفرد از یک رهبر توافق‌ساز و معامله‌گر را از

خود به تصویر بکشد. در این صورت، اگرچه اروپا با فشار حداکثری ترامپ بر علیه ایران همراهی خواهد کرد اما برای رسیدن به توافقی جدید با ایران، به گونه‌ای که شامل دغدغه‌های مجموعه کشورهای اروپایی باشد، از ابزارهای دیپلماتیک خود استفاده خواهد کرد (Ero, ۲۰۲۵). چنین وضعیتی نمی‌تواند خبر خوبی برای ایران باشد چراکه در این صورت، هم تیغ فشار حداکثری ترامپ تیزتر خواهد بود، هم رسیدن به توافق جایگزین برجام دشوارتر.

چین: چین به خواسته دولت اول ترامپ مبنی بر توقف یا کاهش خرید نفت خام از ایران تن داد و به همین دلیل، صادرات نفت ایران به زیر ۳۰۰ هزار بشکه در روز کاهش یافت. عجیب نیست که اعمال فشار حداکثری در دولت دوم ترامپ نیز با تحریم شبکه بین‌المللی برای صادرات نفت ایران به چین آغاز شده است. وزارت خارجه آمریکا در تاریخ ۶ فوریه ۲۰۲۵ شرکت سپهر انرژی را تحریم و اذعان کرده است که شبکه بین‌المللی تحت پوشش این شرکت، میلیون‌ها بشکه نفت ایران را به چین صادر کرده است و درآمد آن برای تأمین مالی نیروهای مسلح ایران مورد استفاده قرار گرفته است (US State Department, ۲۰۲۵). اگرچه پالایشگاه‌های کوچک چین^۱ وابستگی نسبتاً زیادی به واردات نفت خام ایران دارند و قطع این واردات می‌تواند تأثیرات منفی جدی بر آنها بگذارد؛ اما بر اساس رویه پیشین دولت چین مبنی بر کاهش شدید واردات نفت ایران در دولت اول ترامپ و همین‌طور وجود گزینه افزایش واردات از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، این احتمال وجود دارد که چین دوباره در مقابل فشارهای دولت ترامپ برای توقف یا کاهش شدید واردات نفت ایران کوتاه بیاید (Soltanzadeh, ۲۰۲۵). البته ممکن است در بده‌بستان جدید میان چین و آمریکا، چین نسبت به این خواسته آمریکا تا حدی مقاومت نشان دهد تا بتواند این امتیاز را به اصطلاح گران‌تر به آمریکا بفروشد و در مقابل، امتیاز بیشتری از آمریکا بگیرد.

روسیه: یکی از اصلی‌ترین شعارهای انتخاباتی ترامپ، پایان جنگ روسیه و اوکراین بوده است. آمریکا تلاش خواهد کرد با اعمال فشار به دو طرف و از طریق دیپلماسی فعال، جنگ را خاتمه دهد. بنابراین هرگونه بده‌بستان میان آمریکای ترامپ و روسیه پوتین، متمرکز بر مسئله اوکراین خواهد بود. وجه مشترک طرح‌های صلحی که از سوی مقامات مختلف دولت ترامپ مطرح می‌شود، پذیرش بخشی از خواسته‌های روسیه در اوکراین است. بعضی رسانه‌ها خبر از درز محورهای برنامه ۱۰۰ روزه ترامپ برای پایان جنگ روسیه و اوکراین داده‌اند. به عنوان نمونه، «نیوزویک» ادعا کرده است که این برنامه شامل آتش‌بس فوری، تشکیل کنفرانس بین‌المللی صلح با میانجی‌گری قدرت‌های جهانی، ممنوعیت عضویت اوکراین در ناتو و اعلام بی‌طرفی، پیوستن اوکراین به اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۳۰، کمک اتحادیه اروپا به بازسازی پس از جنگ، به رسمیت شناختن حاکمیت روسیه بر

مناطق اشغالی از سوی اوکراین و لغو تدریجی تحریم‌های روسیه بسته به پایبندی روسیه به توافق می‌شود (Newsweek, ۲۰۲۵). اگر حتی بخشی از این موارد در عمل پیاده شود، به معنای امتیاز بزرگ امریکا به روسیه خواهد بود و در مقابل، امریکا از روسیه انتظار دارد در برخی حوزه‌های دیگر امتیازات بزرگی به این کشور بدهد. یکی از این امتیازات می‌تواند توقف یا کاهش سطح روابط راهبردی روسیه با ایران باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که پرونده ایران و پرونده اوکراین تا حدی به یکدیگر گره خورده‌اند.

جنگ روسیه در اوکراین به گسترش و تعمیق روابط ایران و روسیه در سال‌های اخیر منجر شده است؛ به گونه‌ای که می‌توان ابعاد راهبردی روابط ایران با روسیه را در دو سطح حمایت دیپلماتیک و همکاری‌های نظامی تحلیل کرد. موضع دیپلماتیک روسیه در واکنش به اعلام سیاست فشار حداکثری ترامپ - آن گونه که ماریا زاخارووا سخنگوی وزارت خارجه روسیه بیان کرد - این بود که فشارهای خارجی و تحریم‌ها مانع همکاری‌های ایران و روسیه نخواهد شد بلکه حتی ممکن است به عنوان کاتالیزور باعث پیشرفت برخی تماس‌های دوجانبه شود (ایرنا، ۱۴۰۳). ایران نسبت به تداوم حمایت دیپلماتیک روسیه به عنوان عضو دائم و دارای حق وتوی شورای امنیت حتی در دوره ترامپ امیدواری نسبی دارد و تصور می‌کند که روسیه قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت بر علیه ایران را و تو خواهد کرد. البته ایران به خوبی می‌داند که در صورت عدم توافق برای دوران پسا اکتبر ۲۰۲۵، حتی حق وتوی روسیه نیز نمی‌تواند مانع از بازگشت قطعنامه‌های تحریمی شورای امنیت بر اساس مکانیزم ماشه در برجام شود. سطح دیگر روابط ایران و روسیه به همکاری‌های نظامی ایران و روسیه باز می‌گردد که شامل همکاری در حوزه سامانه‌های پدافند هوایی، فناوری موشکی و خرید جنگنده‌های روسی است. به نظر می‌رسد مقامات امریکایی در سال‌های اخیر نسبت به همکاری‌های نظامی ایران و روسیه حساسیت بیشتری پیدا کرده‌اند و این احتمال وجود دارد که این همکاری‌ها در دولت دوم ترامپ آسیب پذیرتر از قبل شود؛ چراکه از یک طرف، روابط شخصی ترامپ و پوتین عامل تسهیل‌کننده توافق احتمالی بر سر این موضوعات خواهد بود و از طرف دیگر، انتقال فناوری‌های موشکی و جنگنده‌های روسیه به ایران می‌تواند توازن قوای منطقه‌ای را به ضرر امریکا و متحدانش به خصوص اسرائیل تغییر دهد. بنابراین پیش‌بینی می‌شود که روسیه در مقابل فشار مضاعف امریکا برای کاهش سطح روابط راهبردی با ایران، انعطاف بیشتری نشان دهد و در عوض، امتیاز بیشتری در مسئله اوکراین از امریکا دریافت کند.

هزینه‌های سیاست فشار حداکثری برای آمریکا

اعلام سیاست فشار حداکثری دو توسط ترامپ شامل مجموعه‌ای از اقدامات دیپلماتیک، حقوقی، اقتصادی و تجاری در قالب سیاست مهار و با هدف وادارسازی ایران به مذاکره مجدد بر سر موضوعات برنامه هسته‌ای و مسائل منطقه‌ای است. ترامپ در بخشنامه خود برای احیای سیاست فشار حداکثری با عنوان «اعمال فشار حداکثری بر حکومت جمهوری اسلامی ایران، بستن همه مسیرهای ایران به سمت سلاح هسته‌ای و مقابله با نفوذ شرورانه ایران^۱»، «قابلیت‌های مرتبط با غنی‌سازی و بازفرآوری و موشک‌های با قابلیت حمل سلاح هسته‌ای» را «خطری وجودی برای ایالات متحده آمریکا و کل جهان» دانسته و ایران را به «نقض تعهدات پادمانی» از طریق «پنهان کردن سایت‌ها و مواد هسته‌ای اعلام نشده» متهم کرده است. ترامپ خواستار به صفر رساندن صادرات نفت ایران از جمله به چین، منزوی کردن ایران، بستن راههای دورزدن تحریم‌ها در عراق و کشورهای حاشیه خلیج فارس، همکاری با متحدان برای تکمیل مکانیسم ماشه، توقیف محموله‌های نفتی ایران، حفظ اقدامات متقابل علیه ایران در گروه ویژه اقدام مالی (FATF) و بروز رسانی دستورالعمل‌های مرتبط با حوزه کشتیرانی، بیمه و بنادر برای مقابله با صادرات ایران شده است (Trump, ۲۰۲۵). این موارد را می‌توان بسیار شبیه کارزار فشار حداکثری در دولت اول ترامپ دانست که در نتیجه آن، ۷۰ نهاد مالی مرتبط با ایران، ۷۵ تانکر نفت کش و بیش از ۹۷۰ شرکت و فرد ایرانی تحت تحریم آمریکا قرار گرفتند، صادرات نفت ایران به شدت کاهش یافت و دسترسی ایران به بیش از ۱۰ میلیارد دلار درآمد فروش نفت مسدود شد (US State Department, ۲۰۱۹). بنابراین می‌توان انتظار داشت که در صورت اجرایی شدن بخشنامه جدید ترامپ، صادرات نفت ایران به شدت کاهش یابد و دورزدن تحریم‌های آمریکا سخت‌تر شود.

با این حال، هزینه‌های سیاست فشار حداکثری بر ایران برای آمریکا و دولت ترامپ بیش از پیش خواهد بود؛ اعمال سیاست فشار حداکثری اگرچه هزینه‌های زیان‌باری برای ایران به دنبال خواهد داشت، اما از یک طرف، شروع مذاکرات مستقیم میان ایران و آمریکا را سخت‌تر خواهد کرد و از طرف دیگر، در بلندمدت هزینه‌های سیاسی و بین‌المللی برای آمریکا به بار خواهد آورد. فهم متعارف این است که به این دلیل که آمریکا فاقد روابط سیاسی اقتصادی با ایران است، بنابراین تحریم ایران نه تنها ضرر و زیانی برای آمریکا در پی نخواهد داشت بلکه هم ایران را ضعیف‌تر خواهد کرد، هم مانع از بهره‌مندی رقبای آمریکا مانند چین و روسیه از تعامل اقتصادی و سیاسی با ایران خواهد شد. اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شود. اعمال سیاست فشار حداکثری دو

1. Imposing Maximum Pressure on the Government of the Islamic Republic of Iran, Denying Iran All Paths to a Nuclear Weapon, and Countering Iran's Malign Influence

منجر به برخی آسیب‌ها و زیان‌های بین‌المللی برای آمریکا در بلندمدت خواهد بود که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

تضعیف قدرت دیپلماتیک آمریکا: اعمال فشار حداکثری دو بر ضد ایران، مسیر اعتمادسازی اولیه برای شروع مذاکره جدید را ناهموارتر خواهد کرد. خروج دولت اول ترامپ از برجام برخلاف موازین مندرج در برجام و قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت و علی‌رغم پایبندی کامل ایران به برجام انجام شد و منجر به تحمیل خسارت صدها میلیارد دلاری به ایران شده است. ایران حتی یک سال بعد از خروج آمریکا از برجام، منتظر جبران طرف‌های باقیمانده در برجام ماند و پس از ناامیدی کامل از طرف‌های اروپایی، کاهش تدریجی تعهدات هسته‌ای خود را آغاز کرد. ادراک مقامات ایرانی در شرایط کنونی این است که دولت آمریکا به شدت غیر قابل اعتماد است و آمریکا ابتدا باید اقدامات اولیه‌ای برای جلب اعتماد ایران انجام دهد. عباس عراقچی وزیر خارجه ایران آزادی‌های مسدود شده ایران را گام اعتمادسازی اولیه آمریکا می‌داند (عراقچی ۱۴۰۳ الف). ضمن اینکه جبران خسارت وارد شده به ایران ناشی از خروج آمریکا از برجام می‌تواند یکی از مطالبات اولیه ایران باشد. موضع رسمی وزیر خارجه ایران این است که به دلیل اینکه آمریکا از برجام خارج شده است، فعلاً نمی‌تواند طرف مذاکره قرار گیرد (عراقچی ۱۴۰۳ ب). اما ادراک مقامات دولت ترامپ این است که اگرچه برجام به شکل دو فاکتوی معنایی شده است و چیزی از آن باقی نمانده است، اما آمریکا باید از زمان باقیمانده تا اکتبر ۲۰۲۵ که قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت به عنوان پشتوانه حقوقی برجام رسماً منقضی خواهد شد، برای استفاده از مکانیزم ماشه برای فشار به ایران استفاده کند. به همین دلیل، ترامپ در بخشنامه فشار حداکثری بر ایران، از نماینده دائم آمریکا در سازمان ملل می‌خواهد به «همکاری با متحدان کلیدی برای تکمیل مکانیزم ماشه و محدودیت‌های بین‌المللی علیه ایران» مبادرت کند (Trump, ۲۰۲۵).

مدت زمان باقیمانده تا اکتبر ۲۰۲۵ هم می‌تواند فرصت پنجره فرصت طلایی برای مذاکره جدی و معنادار ایران و همه طرف‌های باقیمانده برجام به علاوه آمریکا باشد؛ هم می‌تواند به فرصت از دست رفته ناشی از اصرار آمریکا به سیاست فشار حداکثری و اصرار ایران به عدم مذاکره مستقیم با آمریکا تبدیل شود. فشارهای حداکثری دولت اول ترامپ با اینکه منجر به کاهش شدید صادرات نفت ایران شد، اما در دستیابی به هدف اصلی خود یعنی وادار کردن ایران به مذاکره مجدد بر سر برنامه هسته‌ای اش شکست خورد و برخلاف رویکرد حداکثری خود، به نتایج حداقلی رسید (Tabatabaei, ۲۰۱۹). این در حالی بود که رقابت‌های راهبردی آمریکا با چین و روسیه به سطح تنش‌آمیز و نگران‌کننده کنونی نرسیده بود. ضمن اینکه در زمان اعمال فشار حداکثری دور اول، ایران به لحاظ داخلی گرفتار همه‌گیری کرونا شده بود و فشار اجتماعی و هزینه‌های نظام درمانی شدیدی را تحمل می‌کرد. اگر فشار حداکثری اول ترامپ نتوانست ایران را به میز مذاکره بیاورد،

فشار حداکثری دوم نیز نخواهد توانست به این هدف نائل آید چراکه اولاً نظام سیاسی ایران خود را در خنثی سازی فشار حداکثری دور اول تا حد زیادی موفق می داند و بنابراین آمادگی و توان بیشتری برای مقابله با نسخه جدید فشار حداکثری در خود می بیند. ثانیاً ایران راه مذاکره و توافق با آمریکا را آزموده است و عهدشکنی آمریکا را به عینه دیده است و بنابراین فشار حداکثری جدید را مهر تاییدی بر بی اعتمادی بنیادین خود به آمریکا می داند و به راحتی حاضر نخواهد بود که هزینه سیاسی مجددی برای مذاکره و رسیدن توافقی بی پشتوانه و بدون انتفاع اقتصادی واقعی را بپردازد.

کاربرد بیش از حد تحریم و تضعیف دلار: در شرایط کنونی آمریکا با ایران مرادده اقتصادی ندارد و بنابراین تحریم ایران هیچ هزینه اقتصادی مستقیمی در کوتاه مدت متوجه آمریکا نخواهد کرد. اما بسیاری از کارشناسان سیاسی آمریکا معتقدند که کاربرد بی ملاحظه و بیش از حد تحریم ها در بلندمدت می تواند اعتماد کشورها به ساختارهای پولی و مالی بین المللی به رهبری آمریکا را کاهش دهد و گرایش به سمت ساختارهای جایگزین و مصون از تحریم آمریکا را تقویت کند (Norrlöf, ۲۰۲۳). این گرایش هم اکنون به شکل دوجانبه میان برخی از اعضای بریکس مانند چین/ برزیل، ایران/ روسیه و ایران/ چین دنبال می شود. مارک روبیو وزیر خارجه آمریکا نسبت به دلار زدایی از معاملات تجاری بین برزیل و چین ابراز نگرانی کرده است و هشدار داده که ادامه این روند می تواند منجر به تضعیف دلار به عنوان ابزار تحریمی در دست آمریکا شود. ترامپ نیز به اعضای بریکس هشدار داده که چنانچه به سمت استفاده از ارزهای جایگزین دلار حرکت کنند با تنبیه های آمریکا مواجه خواهند شد. در اجلاس سران بریکس در روسیه در سال ۲۰۲۴، روسیه پیشنهاد ایجاد پل بریکس^۱ به عنوان نظام پرداخت میان اعضای بریکس با استفاده از تجربه ارزهای دیجیتال را ارائه کرد که اگرچه مورد اجماع قرار نگرفت ولی مطرح شدن آن نشانه ای از روندهای احتمالی آینده است. اعمال بیش از حد تحریم های اقتصادی آمریکا بر ضد رقبا و دشمنان آمریکا در کنار اعمال تعرفه های تجاری بر ضد متحدان و شرکای تجاری آمریکا از یک طرف، رقبا و دشمنان آمریکا را به سمت ایجاد نظام های پولی و مالی جایگزین ترغیب خواهد می کند و از طرف دیگر، متحدان و شرکای تجاری آمریکا را نسبت به چشم انداز بلند مدت روابط اقتصادی و تجاری با آمریکا بی اعتمادتر کرده و آنها را به اقدامات متقابل وادار خواهد کرد. در مجموع، فشار حداکثری دو نمی تواند گام اولیه مثبت برای ترغیب ایران به مذاکره مستقیم با آمریکا تلقی شود. بلکه منجر به بالاتر رفتن هزینه مذاکره با آمریکا در داخل ایران خواهد شد و در نتیجه، اجماع سازی برای مذاکره و رسیدن به توافق جایگزین برجام برای دوران پساکتبر ۲۰۲۵ را مشکل تر خواهد کرد. بنابراین آن گونه که «اندیشکده اول آمریکا» در توصیه های سیاستی خود به ترامپ

تأکید کرده است، آمریکا باید نگاه واقع بینانه به عرصه بین المللی داشته باشد و منفعت گرایی را در بستر رویکرد عمل گرایانه پیگیری کند (America First Agenda, ۲۰۲۴).

نتیجه گیری: گزینه تعامل مبتنی بر احترام متقابل

مجموعه‌ای از عوامل ایجاب می‌کند که ترامپ از تجربه شکست خورده فشار حداکثری در دولت اول خود درس بگیرد و از تکرار آن اجتناب کند. از جمله این عوامل می‌توان به تجربه ناموفق سیاست فشار حداکثری دولت اول او در ترغیب ایران به مذاکره، ناکامی تحریم‌های فراگیر آمریکا و همزمان فشار اقتصادی ناشی از بحران کرونا در فروپاشیدن اقتصاد ایران، تشدید رقابت قدرت‌های بزرگ و اختلاف نظرهای بنیادین آنها درباره مسائل بین المللی و جایگاه‌یابی تدریجی ایران در پیمان‌های نوظهور منطقه‌ای و جهانی مانند شانگهای و بریکس اشاره کرد. ادراک مقامات ایرانی این است که اگر ایران توانسته است در مقابل سیاست فشار حداکثری دولت اول ترامپ با همه غافلگیری و ناآشنایی با رویکردهای پی‌سابقه او و با وجود عوامل تقویت‌کننده و تسهیل‌کننده دیگر ایستادگی کند، چرا نتواند در مقابل فشار حداکثری دولت دوم او هم ایستادگی کند؟ باید پذیرفت که علی‌رغم همه هزینه‌های اقتصادی و فشارهای سنگین به زندگی و معیشت مردم عادی، فشار حداکثری آمریکا نتوانست محاسبات و ارزیابی‌های مقامات ایرانی را به گونه‌ای تغییر دهد که منجر به پذیرش خواسته‌های حداکثری آمریکا و دست برداشتن از ابزارهای چانه‌زنی خود شود. اگر آن گونه که ترامپ ادعا می‌کند نگرانی او رسیدن ایران به سلاح هسته‌ای است، معنای عملی آن، اتخاذ رویکرد تعامل مبتنی بر احترام متقابل با ایران است که بر اساس آن، دو طرف به درک مشترک از وضعیت قابل قبول برنامه هسته‌ای ایران و چگونگی رفع عملی تحریم‌های ایران دست یابند. یعنی از یک طرف، ایران شفافیت و نظارت حداکثری بر برنامه هسته‌ای‌اش را بپذیرد و کمیت و کیفیت غنی‌سازی را به سطح غیرحساسیت برانگیزی برگرداند و از طرف دیگر، آمریکا بپذیرد که تحریم‌های ایران را به گونه‌ای رفع کند که انتفاع اقتصادی ایران در عمل به طور نسبی تضمین شود. چنین تضمین نسبی اولاً منوط به انجام گام به گام تعهدات دو طرف، ملموس بودن دستاوردهای اقتصادی مورد انتظار ایران و البته بازگشت‌پذیری تعهدات ایران در صورت نقض عهد مجدد طرف مقابل است. اولین گام برای حرکت در مسیر رسیدن به توافق جایگزین، اقدام اعتمادساز کشوری است که از توافق پیشین خارج شده است.

منابع

فارسی

- ایرنا (۱۴۰۳) «واکنش سخنگوی وزارت خارجه روسیه به سیاست فشار حداکثری ترامپ درباره ایران»، (۱۴۰۳/۱۱/۱۸) خبرگزاری جمهوری اسلامی، در دسترس در: www.irna.ir/xjSPgZ
- عراقچی، عباس (۱۴۰۳ الف) «مصاحبه وزیر خارجه با شبکه الجزیره» (۱۴۰۳/۱۲/۱۲)، قابل دسترس در: <https://mfa.ir/portal/allvideos/9413>
- عراقچی، عباس (۱۴۰۳ ب) «مصاحبه وزیر خارجه ایران با شبکه خبر ایران»، (۱۴۰۳/۱۰/۲۵)، قابل دسترس در: <https://mfa.gov.ir/portal/newsview/759812>

انگلیسی

- American First Agenda (2024) Deliver Peace through Strength and American Leadership, America First Institute, Available at <https://agenda.americafirstpolicy.com/strengthen-leadership>
- Barnes-Dacey, Julien and Bianco, Cinzia (2024) "Mending fences: Europe's stake in the Saudi-Iran detente", European Council of Foreign Policy, Available at: <https://ecfr.eu/publication/mending-fences-europes-stake-in-the-saudi-iran-detente/>.
- Chotiner, Isaac (2025) "The Historical Roots of Donald Trump's Aggressive Nationalism", Available at: <https://www.newyorker.com/news/q-and-a/the-historical-roots-of-donald-trumps-aggressive-nationalism>.
- Committee On Foreign Relations, United States Senate, One Hundred Eighteenth Congress, First Session, (November 2023 ,8), Available at: <https://www.govinfo.gov/content/pkg/CHRG-118shrg55027/html/CHRG118-shrg55027.htm>.
- Ero, Comfort (2025) "The Dilemmas Trump Poses for Europe", Crisis Group, Available at: <https://www.crisisgroup.org/global/dilemmas-trump-poses-europe>.
- Masoudi, Heidarali (2024): Iranian Discourses and Practices regarding the US Sanctions: Rouhani and Raeisi Administrations. In Ksenia Kirkham (Ed.): The Routledge handbook of the political economy of sanctions. Abingdon Oxon, New York NY: Routledge, pp. 186 - 174.
- Newsweek (2025) "Donald Trump's '100 Day' Ukraine Peace Plan Leaked: Report", Available at: <https://www.newsweek.com/donald-trumps-100-day-ukraine-peace-plan-leaked-report2021215->.
- Norrlöf, Carla (2023) 'Dollar Dominance: Preserving the U.S. Dollar's Status as the Global Reserve Currency', Hearing in House Committee on Financial Services, Available at: <https://www.congress.gov/event/118th-congress/house-event/116068>
- Rubio, Marco (2023) 'U.S. NATIONAL SECURITY INTERESTS IN UKRAINE, HEARING BEFORE THE
- Soltanzadeh, Amir (2025) "Iran eyes China to avoid nuclear sanctions", Available at: <https://www.dw.com/en/iran-eyes-china-to-avoid-nuclear-sanctions/a71300013->
- Tabatabaei, Arian (2019) 'Maximum Pressure Yields Minimum Results: Trump's favorite foreign-policy doctrine has failed.' Foreign Policy, Available at: <https://foreignpolicy.com/06/03/2019/maximum-pressure-yields-minimum-results/>.
- Takeyh, Ray (2017) Congress.gov. "Assessing the Iran Deal". February 2025 ,15. <https://www.congress.gov/event/115th-congress/house-event/105839>
- The Nation (2024) There's No Denying It Anymore: Trump Is Not a Fluke—He's America, Available

at: <https://www.thenation.com/article/politics/trump-is-america-not-a-fluke/>

- Trump (2025) "Iran is 'very strong right now'", Available at: https://www.timesofisrael.com/liveblog_entry/trump-iran-is-very-strong-right-now-and-were-not-going-to-allow-them-to-have-a-nuclear-weapon/

- Trump (2025) NATIONAL SECURITY PRESIDENTIAL MEMORANDUM/NSPM2-, available at <https://www.whitehouse.gov/presidential-actions/02/2025/national-security-presidential-memorandum-nspm2-/>

- Trump, Donald (2017) 'Trump accuses Obama of lying, says 400\$ million to Iran was 'ransom payment', Available at: <https://www.washingtonpost.com/news/post-politics/wp/05/08/2016/trump-accuses-obama-of-lying-says-400-million-to-iran-was-ransom-payment/>

- US State Department (2019) Fact Sheet about Maximum Pressure Campaign on the Regime in Iran, available at: <https://2021-2017.state.gov/maximum-pressure-campaign-on-the-regime-in-iran/>

- US State Department (2025) "Sanctioning Networks Channeling Revenue to Iran's Military", Available at: <https://www.state.gov/sanctioning-networks-channeling-revenue-to-irans-military/>.

- World Bank Group (2022) "Iran Economic Monitor- - Adapting to the New Normal : A Protracted Pandemic and Ongoing Sanctions", Available at: <https://www.worldbank.org/en/country/iran/publication/iran-economic-monitor-fall2021->.

نقش ابرکمیته های اجرایی انتخاباتی طرفدار اسرائیل در دولت های اول و دوم ترامپ

علیرضا میریوسفی، کارشناس ارشد مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه

مقدمه

اگر دکترین سیاست خارجی اوباما، چرخش به آسیا بود، چندماه اول دولت ترامپ نشان از حرکت وی در مسیر متفاوتی دارد: چرخش به خاورمیانه. سیاست های ترامپ به شمول سیاست خاورمیانه ای اش حاصل سه عامل است: اول شخصیت نمایی و تصمیمات غریزی و به شدت نوسانی شخص ترامپ، دوم پررنگ شدن نقش سوپرپک ها و شرکت های بزرگ در سیاست خارجی آمریکا و سوم تداوم رضایت پایگاه رأی اصلی ترامپ شامل سفیدپوستان اونجلیست (WASEV). بازیگری لابی های اسرائیلی عمده تاً مبتنی بر عامل سوم یعنی نفوذ و جایگاه مسیحیان صهیونیست (اونجلیست ها) و در درجه بعدی نیازش به تداوم حمایت سوپرپک های حامی اسرائیل است، رژیم اسرائیل دارای نفوذ بالایی در میان نخبگان نهادهای آمریکاست. این نفوذ علاوه بر روابط دوستانه دو کشور، ریشه در ساختار سیاسی آمریکا دارد که لابی گری در آن سنتی دیرینه دارد و یک کسب و کار شناخته شده و سودمند است. بر این اساس لابی ها و گروه های ذی نفوذ می توانند دست به هدایت

اقدامات سیاسی در جهت امیال و منافع بزنند. رژیم اسرائیل هم با استفاده از این مؤلفه توانسته است به نقش آفرینی در سیاست خارجی به ویژه سیاست خاورمیانه دولت های آمریکا بپردازد.

در این چارچوب، دوره های ریاست جمهوری دونالد ترامپ نقطه عطفی در روابط ایالات متحده آمریکا و اسرائیل محسوب می شود. با این حال، نفوذ بنیامین نتانیا هو، نخست وزیر رژیم اسرائیل، در این دو دوره یعنی دولت اول و دوم ترامپ تفاوت هایی نشان می دهد و در دولت دوم ترامپ بیشتر از روابطی راهبردی به روابطی شخصی بین رهبران این دو تبدیل شده است. یکی از دلایل این تغییرات نقش لابی ها در دو دوره متفاوت ترامپ است.

هدف اسرائیل تأمین منافع خودش است و با استفاده از هر ابزاری سعی می کند به این هدف دست پیدا کند، حتی به بهای قربانی شدن منافع آمریکا. نکته مهمی که مطرح می شود این است که آمریکا باید منافع خودش را دنبال کند، اما چگونه است که در برخی موارد بیشتر از آن که نگران منافع خودش باشد، منافع اسرائیل را تأمین می کند؟ پاسخ این سؤال را باید در ابزارهای نفوذ اسرائیل در آمریکا دنبال کنیم.

با وجود این که هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات از اسرائیل حمایت می کنند، اما میزان حمایت جمهوری خواهان بیشتر است. این مسئله خودش را در دولت دونالد ترامپ بیشتر نشان داده است. در دولت اول ترامپ اقداماتی مانند انتقال سفارتخانه به بیت المقدس (اورشلیم)، توافق ابراهیم و خروج از برجام و فشار حداکثری به ایران اقداماتی بود که آمریکا در جهت منافع اسرائیل انجام داد.

میزان خدمات ترامپ در دولت اولش نسبت به اسرائیل آن قدر زیاد بوده است که نتانیا هو، ترامپ را بهترین دوستی که اسرائیل تاکنون در کاخ سفید داشته، معرفی کرده بود.^۱ با توجه به همین پیش زمینه بود که نتانیا هو به وضوح منتظر پیروزی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ بود و حتی قبل از انتخابات هم در جریان سفر به آمریکا با وی دیدار کرده بود. همچنین نتانیا هو یکی از اولین مقامات خارجی بود که صبح فردای انتخابات، پیروزی ترامپ را با این توییت تبریک گفت: «تبریک برای بزرگ ترین بازگشت در تاریخ».

1. <https://www.bbc.co.uk/news/articles/cq6lm62vm7zo>

عامل افراد تأثیرگذار

در سال ۲۰۱۷، نتانیاهو اولین مقام خارجی بود که ترامپ به کاخ سفید دعوت کرد.^۱ در دولت دوم هم مجدداً این نتانیاهو بود که به عنوان اولین مهمان ترامپ به آمریکا سفر کرد.^۲ روابط ترامپ و نتانیاهو به سال های قبل از روی کار آمدن ترامپ برمی گردد. آن ها سال ها است که روابط دوستانه ای با یکدیگر دارند.^۳ نتانیاهو زمانی که در سال های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ نماینده اسرائیل در سازمان ملل بود، با فرد ترامپ، پدر ترامپ دوست بود.^۴ پدر جرد کوشنر، داماد ترامپ، هم از دوستان صمیمی نتانیاهو بود، به گونه ای که نتانیاهو گفت برخی اوقات در اتاق و رختخواب جرد کوشنر در جریان سفر به آمریکا می خوابیده است.^۵ در واقع نتانیاهو و تیم او (از جمله سفیرش، رون درمر) روابط نزدیکی با بازیگران کلیدی دولت ترامپ، به ویژه داماد ترامپ، جرد کوشنر، و سفیرش در اسرائیل، دیوید فریدمن، برقرار کردند. این شبکه، کانال نفوذ مستقیمی را برای رژیم اسرائیل فراهم نمود تا مسیرهای سنتی وزارت خارجه آمریکا را دور بزند.

ترامپ و جمهوری خواهان از ابتدای آغاز مذاکرات هسته ای دولت او با ایران، مخالفت خود را ابراز کرده بودند و ترامپ بعد از رسیدن به قدرت، آن را به ضرر آمریکا می دانست و وعده نابودی آن را داد. نتانیاهو نقش بسیار برجسته ای در متقاعد کردن ترامپ به خروج یک جانبه آمریکا از برجام در سال ۲۰۱۸ داشت.^۶ نتانیاهو چندین دهه است که مشغول راضی کردن مقامات آمریکایی برای حمله نظامی به تأسیسات هسته ای ایران است. وی معتقد است که تنها راه جلوگیری از دستیابی ایران به تسلیحات هسته ای، حمله نظامی است.

علاوه بر ارتباطات شخصی نتانیاهو با سیاستمداران آمریکایی، دیگر افراد حامی اسرائیل هم در این فرآیند نقش ایفا می کنند. علاوه بر این میلیاردرهای آمریکایی و اسرائیلی که حامیان مالی سیاستمداران و لابی ها هستند هم در این زمینه فعال هستند. به طور مثال یکی از افراد مهم و تأثیرگذار خانواده ادلسن هستند. بعد از مرگ شلدن در سال ۲۰۲۱، همسرش میریام راه وی را ادامه داده است. ادلسن ها که ثروتی حدوداً ۳۰ میلیارد دلاری دارند، یکی از حامیان مالی برجسته حزب جمهوری خواه هستند. آن ها در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ مبلغ ۲۰ میلیون دلار به کمپین ترامپ کمک مالی کردند و در انتخابات کنگره سال ۲۰۱۸، مبلغ ۱۱۳ میلیون دلار به

1. <https://trumpwhitehouse.archives.gov/articles/president-trump-meets-prime-minister-netanyahu-israel/>

2. <https://www.theguardian.com/us-news/2025/jan/28/trump-netanyahu-white-house-visit>

3. <https://www.independent.co.uk/news/world/americas/us-politics/donald-trump-israel-palestinians-benjamin-netanyahu-in-vite-meeting-settlements-jerusalem-capital-true-friend-a7409701.html>

4. <https://nymag.com/intelligencer/2016/06/trump-is-considering-pre-convention-israel-visit.html>

5. <https://www.newyorker.com/magazine/2018/06/18/donald-trumps-new-world-order>

6. <https://time.com/7275986/netanyahu-trump-meeting-reveals-unexpected-gaps-on-key-issues/>

کاندیداهای جمهوری خواه کمک کردند.^۱ همچنین در سال ۲۰۲۴ هم ادلسن ۱۰۰ میلیون دلار به کمپین ترامپ کمک کرد.^۲

ادلسن ها بیشترین نقش را در راضی کردن ترامپ به انتقال سفارت آمریکا از تل آویو به بیت المقدس داشتند.^۳ اقدامی که هیچ کدام از رؤسای جمهور پیشین آمریکا اعم از دموکرات و جمهوری خواه، به خاطر تبعات سیاسی و امنیتی آن، حاضر به انجام آن نشده بودند. دلیل این که رؤسای جمهور پیشین این اقدام را عملی نکردند این نبوده که مخالف اسرائیل بوده باشند، بلکه آن را بیشتر منطبق بر منافع اسرائیل می دانستند تا آمریکا. از نظر آن ها هزینه این اقدام برای منافع ملی آمریکا بیشتر از مزایای آن بوده است.

عامل لابی ها

یکی از مهم ترین مؤلفه های قدرت و نفوذ اسرائیل در آمریکا وجود لابی های طرفدار است. این لابی ها با استفاده از کمک های مالی، به نقش آفرینی در سیاست آمریکا می پردازند. چندین لابی و گروه حامی اسرائیل در آمریکا مشغول به فعالیت هستند که یکی از آنها ایپک (کمیته امور عمومی آمریکا و اسرائیل) است. گروه های دیگری همچون: «مسیحیان متحد برای اسرائیل»، «پروژه دموکراسی متحد»، «اکثریت دموکراتیک برای اسرائیل»، «مؤسسه واشینگتن برای سیاست خاور نزدیک»، «اتحادیه ضد افترا»، «کنگره یهودیان آمریکایی»، «سازمان صهیونیست آمریکا» «مجمع سیاسی اسرائیل»، «کمیته یهودی آمریکایی» و دهها مؤسسه دیگر هم هستند که در این زمینه مشغول به فعالیت هستند.

در حوزه اندیشکده ها هم شاهد هستیم که برخی از اندیشکده های راست گرا همچون آمریکن اینترپرایز، مرکز سیاست امنیتی، مؤسسه تحقیقات سیاست خارجی، بنیاد هریتیج، مؤسسه هادسون، مؤسسه یهودی برای امور امنیت ملی (JINSA) و مرکز سابان برای سیاست خاورمیانه در تثویز کردن سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه به نفع اسرائیل نقش داشته اند.^۴

یکی از مهم ترین لابی های طرفدار اسرائیل در آمریکا که نقش بسیار عمده ای در جهت دهی سیاستمداران به حمایت از اسرائیل دارد، لابی ایپک است. این لابی با استفاده از اهدای کمک مالی به کاندیداها، آن ها را وامدار خود می کند. و تنها در صورتی از یک کاندیدا حمایت می کند که آن کاندیدا حمایت بی چون و چرای از اسرائیل داشته باشد.

1. <https://www.middleeasteye.net/news/miriam-adelson-who-is-israeli-billionaire-backing-trump>

2. <https://nymag.com/intelligencer/article/miriam-adelson-trump-2024-campaign-donor-israel.html>

3. <https://www.newyorker.com/magazine/2018/06/18/donald-trumps-new-world-order>

4. http://findarticles.com/p/articles/mi_m0EIN/is_2003_June_23/ai_103998774

یکی از تحولات اساسی که دینامیسم سیاست داخلی آمریکا به شدت تحت تأثیر قرار داد، تولد ابرکمیته های اجرایی انتخاباتی یا سوپرپک ها در سال ۲۰۱۰ بود که سقف کمک های افراد و شرکت ها به ستادهای انتخاباتی را محدود به مبالغی در حدود چند صد تا چند هزار دلار بود برداشت و از آن پس کمک های چند صد میلیون دلاری تخریبی به رقابت های انتخاباتی آمریکا سرازیر شد. ایپک و لابی اسرائیل بیشترین بهره برداری را از این تغییر مهم در قانون کمک های مالی انتخاباتی در آمریکا را نمود.

از سال ۲۰۱۰ که پرونده سیتیزنز یونایتد در دیوان عالی مطرح شد و رأی آورد و سوپرپک ها متولد شدند، شرکت ها، لابی ها و میلیاردرها توانستند به طور نامحدودی در انتخابات به کاندیداها کمک مالی کنند و سیاستمداران و سیاست هایشان را بطور مستقیم خریداری کنند. این کمک های مالی که بعضاً با پیچیدگی هایی که در زمینه پیدا کردن منشأ آن ها وجود دارد به پول های سیاه معروف هستند از ۶ میلیون دلار در انتخابات ۲۰۰۶ به ۱ میلیارد دلار در انتخابات ۲۰۲۴ رسیدند.^۱

در این فضا بود که ایپک رویکرد خودش را تغییر داد. این لابی تا سال ۲۰۲۱ به صورت مستقیم به کمپین کاندیداها کمک مالی نمی کرد. اما در سال ۲۰۲۱ کمیته اقدام سیاسی (سوپرپک) خودش را برای فعالیت در انتخابات راه اندازی کرد.^۲ تا پیش از این ایپک می توانست به هر کاندیدا تا سقف ۵ هزار دلار کمک مالی کند، اما حالا به صورت نامحدود می تواند به کاندیداها کمک مالی کند. به همین دلیل این تغییر رویکرد پس از حدود ۷۰ سال از تشکیل این لابی توانست تأثیر عمده ای بر عملکرد آن ها بگذارد. مارشال ویتمن، سخنگوی وقت ایپک گفته بود: «تشکیل یک سوپرپک توسط ایپک می تواند نقش این لابی را در فرآیندهای سیاسی به طور ویژه ای تحکیم ببخشد».^۳

ورود رسمی و نامحدود ایپک به انتخابات موجب شد تا این لابی ابزار بیشتری برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاستمداران داشته باشد. این امکان به ایپک اجازه داد تا ضمن حمایت از کاندیداهای طرفدار اسرائیل به حذف کاندیداهای مخالف یا منتقد اسرائیل هم بپردازد. مسئله ای که قاعداً شامل دموکرات ها می شود. نکته جنجال برانگیز این فرآیند این است که پول میلیاردرهای جمهوری خواه وارد انتخابات مقدماتی دموکرات ها شد و جمهوری خواهان با استفاده از ایپک توانستند در انتخابات دموکرات ها دخالت کنند. این مسئله ادعای ایپک مبنی بر فراحزبی بودن را زیر سؤال می برد و آن ها را به ابزاری برای اسرائیل برای پیگیری منافع ملی اش تبدیل کرده است. این فرآیند و عملکرد ایپک، برخلاف ادعایش مبنی بر آمریکایی بودن و فراحزبی بودن است.

1. <https://www.brennancenter.org/our-work/research-reports/citizens-united-explained>

2. <https://docquery.fec.gov/cgi-bin/fecimg/?C00797670>

3. <https://www.timesofisrael.com/after-70-years-on-the-sidelines-aipac-will-now-officially-fundraise-for-politicians/>

اقدام جنجالی ایپک در این رابطه مربوط می شود به سال ۲۰۲۲ که ایپک از ۳۷ کاندیدای جمهوری خواه که همسوی با ترامپ از تأیید انتخابات ۲۰۲۰ و پیروزی جو بایدن خودداری کرده بودند، حمایت کرد.^۱ این اقدام موجب اعتراض گسترده دموکرات ها شد و بار دیگر ثابت کرد که ایپک در جهت منافع آمریکا و اقدامات دموکراتیک فعالیت نمی کند.

انتخابات ۲۰۲۲: آغاز رسمی پول پاشی ایپک در انتخابات از انتخابات کنگره سال ۲۰۲۲ شروع شد. جایی که ایپک تلاش کرد تا نمایندگان الکساندریا اوکازیو کورتز، ایلهان عمر و رشیده طلب که مهم ترین چهره های منتقد اسرائیل در مجلس نمایندگان بودند را شکست دهد، اما موفق به شکست دادن این کاندیداهای محبوب نشد.^۲

در حوزه ۱۲ پنسیلوانیا، ایپک ۲/۳ میلیون دلار برای شکست دادن سامرلی در انتخابات مقدماتی دموکرات ها هزینه کرد، اما می توانست با اختلافی کم استیو آروین مورد حمایت ایپک را شکست دهد و در انتخابات نهایی هم رقیب جمهوری خواه را شکست داد.^۳

البته ایپک موفقیت هایی هم به دست آورد. در حوزه ۴ کارولینای شمالی توانست با صرف ۲ میلیون دلار، نیدا علام را در انتخابات مقدماتی دموکرات ها شکست دهد.

در حوزه ۱۱ اوهایو توانست با صرف ۲۸۰ هزار دلار، نینا ترنر را شکست دهد و رقیب دموکراتش شانتل براون پیروز شد.^۴

در حوزه ۲۸ تگزاس، ۱/۲ میلیون دلار برای شکست جسیکا سیسنروس هزینه شد تا رقیبش هنری سولار پیروز شود.

نکته قابل توجه درباره کاندیداهایی که ایپک در سال ۲۰۲۲ علیه آن ها فعالیت کرد این بود که همگی منتقد اسرائیل بودند و یا این که زن، سیاهپوست و مسلمان بودند. یعنی ایپک علاوه بر خطی مشی سیاسی که حمایت بی قید و شرط از اسرائیل است، دیدگاه های نژادپرستانه هم دارد و به همین دلیل در این سال ها به حزب جمهوری خواه نزدیک تر شده است.

انتخابات ۲۰۲۴: اوج قدرت نمایی ایپک در انتخابات سال گذشته رخ داد، انتخاباتی که همزمان با جنگ غزه رخ داد و ایپک اعلام کرد قصد دارد ۱۰۰ میلیون دلار در انتخابات هزینه کند تا کاندیداهای منتقد اسرائیل را شکست دهد.^۵ ایپک در ۴۶۹ کرسی ای که در مجلس نمایندگان و سنا به رأی

1. <https://www.haaretz.com/israel-news/2022-03-06/ty-article/.highlight/aipacs-endorsement-list-dozens-of-republicans-who-deny-bidens-election-win/0000017f-dc10-db22-a17f-fcb104140000>

2. <https://www.theguardian.com/politics/2022/may/17/pro-israel-lobby-defeat-democrats-palestinians-2022>

3. <https://theintercept.com/2022/05/16/pennsylvania-summer-lee-steve-irwin-israel-aipac/>

4. <https://www.axios.com/2022/04/28/pro-israel-groups-2022-midterms-primaries>

5. <https://www.commondreams.org/news/aipac-100-million>

گذاشته شده بود در ۳۸۹ کرسی یعنی بیش از ۸۰ درصد کرسی ها که شامل ۳۶۳ کرسی مجلس نمایندگان و ۲۶ کرسی سنا می شود، حضور داشت و از این میزان فقط در ۴ کرسی شکست خورد.^۱ اما مهم ترین پیروزی ایپک در دو حوزه ۱۶ نیویورک و حوزه ۱ میزوری در مجلس نمایندگان اتفاق افتاد. جایی که توانست نماینده جمال بومن و نماینده کوری بوش را در انتخابات مقدماتی دموکرات ها شکست دهد و از رقبای آن ها یعنی جورج لتیمر و وسلی بل حمایت کرد.

بومن و بوش که هر دو سیاهپوست هستند از مهم ترین چهره های منتقد اسرائیل و مخالف جنگ غزه بودند. انتخابات حوزه ۱۶ نیویورک رکورد کمک های مالی در تاریخ مجلس نمایندگان را شکست. ۱۲ میلیون در مخالفت بومن هزینه شد و ۵/۵ میلیون هم در جهت حمایت از رقیبش هزینه شد. در میزوری هم ۶/۶ میلیون دلار در مخالفت با بوش و ۳/۸ میلیون در حمایت از رقیبش هزینه شد.

ایپک در حوزه ۳ مریلند، ۴/۴ میلیون دلار صرف حمایت از سارا الفرس کرد. در حوزه ۷ ایلینوی، ۴۸۷ هزار دلار صرف مخالفت با کینا کالینز شد. و در حوزه ۴۷ کالیفرنیا هم ۴/۷ میلیون دلار در مخالفت با دیو مین هزینه شد.

دولت دوم ترامپ و مذاکرات هسته ای با ایران

دولت دوم ترامپ در حالی از ژانویه کار خودش را آغاز کرده است که نتانیاهو روابط شخصی با ترامپ و اعضای کابینه جدید را دارد و لابی اسرائیل و در صدر آن ایپک هم در اوج قدرت خودشان قرار دارند که در نهایت به راضی کرن آمریکا به جنگ تحمیلی ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران و بمباران تأسیسات هسته ای ایران انجامید. اسرائیل و لابی طرفدار آن در ماه های اخیر به دنبال راضی کردن ترامپ به دو مورد بوده است: ۱- استفاده از گزینه نظامی برای نابودی تأسیسات هسته ای ایران یا ۲- امضای توافقی که براساس آن ایران حق غنی سازی نداشته باشد و تأسیسات هسته ای اش را مانند لیبی نابود کند. بعد از جنگ ۱۲ روزه، هدف دوم با جدیت بیشتری دنبال می شود.

در دولت دوم ترامپ، گفته می شود: شکاف هایی در این زمینه وجود دارد و عده ای مانند مارکو ربیو، وزیر خارجه به گزینه های مطلوب اسرائیل نزدیک تر هستند و افرادی همچون جی. دی ونس، معاون رئیس جمهور و استیو ویتکاف، فرستاده ویژه رئیس جمهور به دنبال راه حل های کمتر افراطی هستند. با این حال جنگ ۱۲ روزه بسیاری از گمانه زنی ها را تغییر داد و در غبار ناشی از آن وضعیت آرایش داخلی تیم سیاست خاورمیانه ای ترامپ هنوز چندان روشن نیست.

1. <https://theintercept.com/2024/10/24/aipac-spending-congress-elections-israel/>

نتیجه‌گیری

یکی از مصادیق منافع ملی آمریکا، خواست مردم آمریکا است. اکثریت مردم آمریکا منتقد جنگ غزه و اقدامات اسرائیل هستند، ولی لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا با پول پاشی سعی در حذف سیاستمداران منتقد اسرائیل دارد. بث میلر، مدیر سیاستگذاری گروه JVP معتقد است: «حمایت از حقوق فلسطینی‌ها یک مسئله بسیار محبوب در نزد رأی دهندگان آمریکایی است. اما گروه‌های طرفدار نسل‌کشی با صرف ۱۰۰ میلیون دلار سعی در حفظ سیاست‌های نادرست دارند.»^۱ در نظرسنجی مارس ۲۰۲۴ مؤسسه گالوپ، ۵۵ درصد مردم آمریکا مخالف اقدامات اسرائیل در جنگ غزه بودند و تنها ۳۶ درصد موافق آن بودند. همچنین ۷۵ درصد رأی دهندگان دموکرات، ۶۰ درصد مستقل‌ها و ۳۰ درصد جمهوری خواهان مخالف عملکرد اسرائیل هستند.^۲

یکی از نکاتی که مورد انتقاد افکار عمومی آمریکا قرار دارد، بحث کمک‌های نظامی است که دولت آمریکا به اسرائیل در طول دو سال اخیر انجام داده است. در خلال جنگ غزه، دولت آمریکا حدوداً ۱۷ میلیارد دلار کمک نظامی به اسرائیل انجام داده است،^۳ در حالی که در داخل آمریکا مشکلات زیادی وجود دارد که با پول‌های بسیار کمتری این مشکلات حل می‌شوند ولی دولت آمریکا با طفره رفتن از تأمین مالی آن‌ها، کمکی به حل این مشکلات نمی‌کند. به طور مثال بحران آب آشامیدنی در شهر فلینت، میشیگان پس از ۵ سال و تعویض لوله‌های آب شهر با صرف هزینه‌ای ۴۰۰ میلیون دلاری حل شد.

با وجود قدرت و نفوذ نتانیا‌هو و لابی اسرائیل در آمریکا و همراهی ترامپ با نتانیا‌هو در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه علیه ایران، هنوز برخی گمانه‌زنی‌ها از تداوم اختلافات در میان نخبگان نهادی آمریکا (حتی در دولت ترامپ) وجود دارد؛ که معتقدند که دولت آمریکا باید براساس منافع ملی آمریکا تصمیم بگیرد و نه این که به خاطر پول و منافع شخصی و اقتصادی، منافع اسرائیل را در اولویت قرار دهد. نتانیا‌هو همچنان در تلاش است تا در رابطه با ایران، آمریکا منافع اسرائیل را در اولویت قرار دهد و فعلاً به بخش بزرگی از اهداف خود رسیده است، ولی شخصیت متزلزل و غیرقابل پیش بینی ترامپ این قمار را تضمین نمی‌کند.

1. https://x.com/beth_avedon/status/1828608330115301399

2. <https://news.gallup.com/poll/642695/majority-disapprove-israeli-action-gaza.aspx>

3. <https://www.cfr.org/article/us-aid-israel-four-charts>

مشروعیت مکانیسم ماشه در برجام: تحلیلی انتقادی از پابندی سه کشور اروپایی (۳E) و اقدامات متقابل ایران

ساسان کریمی، استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

مقدمه

برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) که در ۱۴ ژوئیه ۲۰۱۵ میان ایران، گروه ۵+۱ (ایالات متحده، روسیه، چین، فرانسه، بریتانیا، آلمان) و اتحادیه اروپا منعقد شد، نقطه عطفی در دیپلماسی عدم اشاعه هسته ای بود. این توافق پس از ۲۲ ماه مذاکرات فشرده که خود ادامه بیش از یک دهه گفت وگوهای پراکنده بود، به دنبال شفاف سازی برنامه هسته ای ایران در ازای رفع جامع تحریم ها و ادغام اقتصادی مجدد ایران در بازارهای جهانی بود. در قلب این توافق، ویژگی بازگشت پذیری آن نهفته است که در قالب سازوکار حل اختلاف یا همان «مکانیسم بازگشت» نمایان شده؛ مکانیسمی که اجازه بازگرداندن تحریم های هسته ای شورای امنیت علیه ایران در صورت نقض جدی توافق را فراهم می آورد.

این مقاله استدلال می‌کند که اگرچه سه کشور اروپایی توانایی «فنی» برای فعال‌سازی این مکانیزم را طبق بند ۳۷ برجام دارند، اما چنین اقدامی از منظر حقوق مشروع نیست. پیشرفت‌های هسته‌ای ایران پس از سال ۲۰۱۸ - که شامل کاهش تعهدات خاصی بود - پاسخ‌هایی جبرانی به خروج یک‌جانبه آمریکا در مه ۲۰۱۸ و ناکامی E۳ در اجرای تعهدات اقتصادی و دیپلماتیک خود بوده است. تحلیل حقوق مفاد برجام، گزارش‌های آژانس، اسناد دیپلماتیک و نظریه‌های حقوق بین‌الملل نشان می‌دهد که اقدامات ایران مطابق با حقوق جبرانی آن تحت بند ۲۶ بوده، در حالی که نقض تعهدات از سوی E۳ جایگاه حقوقی آن‌ها برای فعال‌سازی DRM را تضعیف می‌کند.

اصل سوءاستفاده از حقوق و سابقه نامیبیا

اصل سوءاستفاده از حقوق، یکی از اصول عام حقوق بین‌الملل است که دولت‌ها را از اعمال حقوق خود به شیوه‌ای که حقوق دیگران را تضعیف کند یا خلاف حسن نیت باشد، منع می‌کند. لائوتریاقت می‌گوید: این اصل مانع آن است که دولتی از حق خود استفاده کند تا «هدف و ماهیت آن حق را از بین ببرد یا بدون توجیه مشروع آسیب وارد کند» (p. ۱۹۵۸, ۱۶۴). رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در پرونده نامیبیا (۱۹۷۱) نمونه‌ای از این اصل است و نشان می‌دهد که نقض جدی تعهدات بین‌المللی، مشروعیت استفاده از مکانیزم‌های حقوقی را از یک دولت سلب می‌کند. در این پرونده، دیوان حضور غیرقانونی آفریقای جنوبی در نامیبیا را بررسی کرد و اعلام داشت: «ادامه حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا غیرقانونی است، و این کشور باید فوراً اداره خود بر این قلمرو را پایان دهد» (ICJ Reports ۱۹۷۱, p. ۵۴, para. ۹۴).

نقض قطعنامه‌های سازمان ملل و حق تعیین سرنوشت توسط آفریقای جنوبی، مشروعیت آن کشور برای اعمال حقوق نسبت به نامیبیا را از میان برد. دستور دیوان مبنی بر اینکه کشورها نباید اقتدار آفریقای جنوبی را به رسمیت بشناسند، به این معنا بود که استفاده از مکانیزم‌های حقوقی برای دفاع از حضور غیرقانونی، سوءاستفاده از حق تلقی می‌شود. داگارد (۱۹۷۳) استدلال می‌کند که مقاومت آفریقای جنوبی در برابر اجرای قطعنامه‌ها، آن را از بهره‌برداری از فرآیندهای حقوق بین‌الملل محروم ساخت (ص. ۳۷۸).

این سابقه در مورد برجام نیز مصداق دارد. نقض تعهدات اقتصادی و دیپلماتیک از سوی E۳، مشابه رفتار آفریقای جنوبی، مشروعیت آن‌ها را برای فعال‌سازی مکانیزم بازگشت زیر سؤال می‌برد. شکست در تضمین منافع اقتصادی ایران و همراهی با تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا، ناقض هدف برجام و اصل حسن نیت است. فعال‌سازی DRM برای تنبیه اقدامات جبرانی

ایران، معادل سوءاستفاده از سازوکار حقوقی است و با اصل حقوقی «از منشأ من غیر حق، حق بر نمی خیزد»، در تضاد است.

زمینه تاریخی برجام

برجام در بستر تاریخی پیچیده‌ای از بی‌اعتمادی و تنش‌های دیپلماتیک میان ایران و قدرت‌های غربی شکل گرفت. جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰ - ۱۹۸۸)، حمایت غرب از عراق، و پیش از آن بحران گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در تهران، همگی فضای بی‌اعتمادی را عمیق‌تر کرده بود. برنامه هسته‌ای ایران که در دهه ۱۹۵۰ با حمایت آمریکا و تحت طرح «اتم برای صلح» آغاز شد، در اوایل دهه ۲۰۰۰ به نقطه تنش‌آفرینی تبدیل شد. این منجر به اعمال تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ شد؛ که با اقدامات محدودکننده یک جانبه ایالات متحده و اتحادیه اروپا همراه بود و اقتصاد ایران را تحت فشار قرار داد، صادرات نفت را کاهش داده و تراکنش‌های مالی را محدود ساخت.

مذاکرات از ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۳ با پیشرفت‌های مقطعی و بن‌بست‌های گاه‌به‌گاه همراه بود. ایران برنامه هسته‌ای خود را حق حاکمیتی طبق ماده چهارم معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) می‌دانست، در حالی که قدرت‌های غربی نگران حرکت ایران به سمت ساخت سلاح بودند. انتخاب حسن روحانی در سال ۲۰۱۳ و تغییر سیاست آمریکا تحت دولت باراک اوباما، فرصتی را برای مذاکرات فشرده در فاصله سال‌های ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ فراهم کرد. برجام تلاش کرد تا میان محدودیت‌های زمانی بر غنی‌سازی اورانیوم و کاهش سانتریفیوژها در ایران از یک سو و مشوق‌های اقتصادی از جمله رفع تحریم‌های مالی، تجاری و انرژی از سوی دیگر، توازن برقرار سازد. قابلیت بازگشت‌پذیری توافق، پاسخی به دهه‌ها بی‌اعتمادی بود. هر دو طرف به دنبال تضمینی برای مقابله با نقض احتمالی این توافق بودند که به گنجاندن DRM در مفاد آن انجامید. با این حال، وضعیت برجام به عنوان یک توافق سیاسی (نه یک معاهده الزام‌آور حقوقی) بازتاب‌دهنده همین اصل بازگشت‌پذیری بود. خروج ایالات متحده در سال ۲۰۱۸ تحت ریاست جمهوری ترامپ و اعمال مجدد تحریم‌ها در چارچوب «کارزار فشار حداکثری»، بار اجرای تعهدات را بر دوش سایر طرف‌ها، به ویژه سه کشور اروپایی، قرار داد.

چارچوب بازگشت‌پذیری برجام

برجام بر پایه اصل «تعهد متقابل و بازگشت‌پذیر» بنا شده، به گونه‌ای که اجرای تعهدات هر طرف وابسته به اجرای تعهدات طرف مقابل است. DRM که در بند ۳۷ آمده، این بازگشت‌پذیری را رسمی کرده است:

«در صورت دریافت اطلاعاتی از طرف شکایت‌کننده، مطابق توصیف فوق، شرح تلاش‌های توأم با حسن نیت طرف مقابل برای طی کردن فرآیند حل اختلاف مشخص شده در این برجام، شورای امنیت سازمان ملل مطابق رویه‌های خود بر سر قطعنامه‌ای برای ادامه تعلیق تحریم‌ها رأی‌گیری خواهد کرد».

این سازوکار به هر یک از طرف‌های توافق اجازه می‌دهد تا در صورت شناسایی نقض تعهدات از سوی یکی دیگر از طرف‌ها (به ویژه ایران)، فرآیند بازگرداندن تحریم‌های شورای امنیت را آغاز کنند. این مکانیسم بازدارنده عمل می‌کند و تهدید به بازگرداندن تحریم‌ها را به ابزاری برای حفظ پایبندی تبدیل می‌سازد. اما مشروعیت آن، منوط به پایبندی طرف فعال‌کننده است؛ چراکه اقدامات متقابل طرف متضرر نمی‌توانند به عنوان نقض اولیه توافق در نظر گرفته شوند.

برجام بر یک منطق زمانی و ترتیبی استوار است: نقض از سوی یک طرف می‌تواند اقدامات جبرانی طرف مقابل را در پی داشته باشد و در نهایت به فعال‌سازی DRM منتهی شود. نقض هم‌زمان از سوی چند طرف، تعیین ناقض اولیه را دشوار می‌سازد. اما در مورد برجام، ترتیب وقایع روشن است: خروج آمریکا در مه ۲۰۱۸ و بازگرداندن تحریم‌ها طبق ضمیمه دوم توافق، نخستین نقض عمده بود. ایران تا مه ۲۰۱۹، یعنی به مدت یک سال کامل، همچنان به تعهداتش پایبند ماند. چنان‌که چندین گزارش آژانس انرژی اتمی نیز تأیید می‌کند. سپس کاهش تدریجی تعهدات را آغاز کرد. این فاصله زمانی، نشان می‌دهد اقدامات ایران واکنشی و مطابق با بندهای جبرانی برجام بوده‌اند.

از منظر حقوقی، DRM بازتابی از اصول حقوق قراردادهای بین‌الملل به ویژه مفهوم «نقض اساسی» در کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات (۱۹۶۹) است. نقض اساسی به طرف مقابل این حق را می‌دهد که اجرای تعهدات خود را متوقف کند، مشروط بر اینکه پاسخ، متناسب باشد. کاهش تدریجی تعهدات از سوی ایران، از جمله غنی‌سازی تا ۲۰ درصد و گسترش فعالیت سانتریفیوژها به عنوان اقدامات بازگشت‌پذیر، تدریجی و متناسب با نقض آمریکا معرفی شدند و به چارچوب حقوقی برجام وفادار ماندند. این پایبندی حقوقی، جایگاه ایران را به عنوان طرف جبرانی، نه ناقض توافق، تقویت می‌کند.

حقوق جبرانه ایران در چارچوب برجام

برجام به طور صریح این حق را به ایران می دهد که در واکنش به نقض تعهدات از سوی طرف مقابل، به ویژه در رابطه با رفع تحریم ها، اقدامات متقابل انجام دهد. بند ۲۶ برجام بیان می کند: «اتحادیه اروپا از بازگرداندن یا باز اعمال تحریم هایی که در اجرای برجام لغو شده اند، خودداری خواهد کرد؛ بدون آن که به فرآیند حل اختلاف پیش بینی شده در برجام لطمه ای وارد شود. هیچ تحریم جدیدی در شورای امنیت سازمان ملل در رابطه با برنامه هسته ای ایران، یا تحریم های جدید اتحادیه اروپا در این زمینه اعمال نخواهد شد. ایالات متحده تلاش خواهد کرد، با حسن نیت، برجام را حفظ کرده و مانع از آن شود که در تحقق کامل منافع ایران از رفع تحریم های مشخص شده در ضمیمه دوم، اختلال ایجاد شود. دولت ایالات متحده، با در نظر گرفتن نقش رئیس جمهور و کنگره، از باز اعمال تحریم هایی که طبق برجام متوقف شده اند، خودداری خواهد کرد و همچنین تحریم های جدید مرتبط با برنامه هسته ای ایران را وضع نخواهد کرد. ایران نیز اعلام کرده است در صورت بازگرداندن یا باز اعمال تحریم های مشخص شده در ضمیمه دوم، یا اعمال تحریم های جدید هسته ای، اجرای تعهدات خود ذیل برجام را به صورت جزئی یا کامل متوقف خواهد کرد».

از آن جاکه ایران از «روز اجرا» (۱۶ ژانویه ۲۰۱۶) به طور کامل به تعهداتش عمل کرد، این بند دو اصل کلیدی را تثبیت می کند: نخست، تعهد اتحادیه اروپا و آمریکا برای خودداری از باز اعمال تحریم ها و تضمین منافع اقتصادی ایران؛ دوم، اعطای حق به ایران برای تعلیق تعهدات هسته ای خود در صورت نقض این تعهدات از سوی طرف های مقابل.

تصمیم ایران به کاهش تدریجی تعهداتش از مه ۲۰۱۹ دقیقاً یک سال پس از خروج آمریکا، کاملاً با این بند منطبق بود. خروج آمریکا آن را به یک «طرف خارج شده» تبدیل کرد؛ و مسئولیت حفظ توافق را بر عهده سه کشور اروپایی: چین، روسیه و اتحادیه اروپا گذاشت. اقدامات جبرانی ایران، نظیر گسترش سانتریفیوژها و افزایش سطح غنی سازی به صورت گام به گام و برگشت پذیر تعریف شدند و در چارچوب برجام باقی ماندند که نشان دهنده تمایل ایران برای حفظ توافق در کنار اعمال فشار جهت اجرای تعهدات سایر طرف ها می باشد.

این رویکرد راهبردی ایران، در تضاد کامل با خروج کامل و ناگهانی آمریکا قرار دارد و نشانگر حسن نیت ایران در پابندی به ساختار حقوقی برجام است. خویشتن داری ایران در تنظیم واکنش ها، تعهد آن به چارچوب توافق را بیش از پیش برجسته می سازد.

عدم پایبندی سه کشور اروپایی به تعهدات برجام

شکست سه کشور اروپایی در اجرای تعهداتشان، به ویژه پس از خروج ایالات متحده، نقضی جدی به شمار می آید که مشروعیت آن ها برای فعال سازی مکانیسم بازگشت را زیر سؤال می برد. برجام، بهره مندی اقتصادی ایران را به عنوان انگیزه ای اصلی معرفی می کند. بند هشتم مقدمه برجام تصریح دارد:

«برجام منجر به رفع کامل تحریم های شورای امنیت سازمان ملل و همچنین تحریم های چند جانبه و ملی مرتبط با برنامه هسته ای ایران خواهد شد، از جمله در حوزه هایی مانند تجارت، فناوری، مالی و انرژی».

ضمیمه دوم (Annex II) تحریم هایی را که باید لغو شوند، مشخص کرده: از جمله اقدامات مالی و بانکی (بند ۴.۱)، تجارت کالا و خدمات (بند ۴.۶)، هوانوردی غیرنظامی (بند ۴.۸.۱) و واردات کالاهای ایرانی (بند ۴.۸.۲). بند ۲۴ ضمیمه دوم تعهد اتحادیه اروپا بر رفع کامل تحریم ها تأکید می کند، در حالی که بندهای ۲۵ و ۲۷ بر ضرورت تضمین منافع اقتصادی ایران تأکید دارند. بند ۲۸ اضافه می کند:

«اتحادیه اروپا، کشورهای عضو آن و ایالات متحده در چارچوب قوانین مربوطه از هرگونه سیاستی که به طور مستقیم و منفی بر عادی سازی روابط تجاری و اقتصادی با ایران اثر بگذارد و با تعهدات آن ها در تضاد باشد، خودداری خواهند کرد».

با وجود این تعهدات، E۳ نتوانستند منافع اقتصادی وعده داده شده را فراهم کنند. عدم پایبندی آن ها را می توان در موارد زیر دسته بندی کرد:

عدم تأمین منافع اقتصادی: به دلیل پیروی بیش از حد از تحریم های ثانویه آمریکا، سه کشور اروپایی نتوانستند تجارت و تراکنش های بانکی عادی را تضمین کنند، و این مسئله مانع دسترسی ایران به مزایای مرتبط با تجارت، فناوری، امور مالی و انرژی شد. بانک های اروپایی به دلیل ترس از جریمه های آمریکا، از پردازش تراکنش های مربوط به ایران خودداری کردند.

بی عملی پس از خروج آمریکا: با وجود صدور بیانیه های حمایتی (مثلاً در ۱۵ مه، ۶ ژوئیه و ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸)، اقدامات عملی از سوی E۳ اتخاذ نشد. ابزار حمایت از مبادلات تجاری (INSTEX) که قرار بود به منظور تسهیل تجارت با اهداف بشردوستانه ایجاد شود؛ در عمل ناکارآمد بود؛ به ویژه در دوران همه گیری کووید-۱۹. تا جایی که تا سال ۲۰۲۰ تنها یک تراکنش از طریق آن انجام شد.

حمایت ضمنی از فشار حداکثری آمریکا: سه کشور اروپایی در برابر تلاش‌های ایالات متحده برای بازنگری در مفاد برجام - نظیر تمدید بندهای موسوم به «غروب» هیچ مقاومتی نکردند، که این مسئله بندهای ۲۸ و ۲۹ برجام را نقض می‌کند.

بی‌توجهی به فرآیند حل اختلاف: ایران چندین بار DRM را فعال کرد (مثلاً در ۲۱ اوت ۲۰۱۸، ۶ نوامبر ۲۰۱۸ و ۷ آوریل ۲۰۱۹)؛ اما E3 واکنش معناداری نشان ندادند و این مسئله ایران را به سمت اقدامات جبرانی در مه ۲۰۱۹ سوق داد. آن‌ها حتی تا شش ماه پس از نامه ۶ نوامبر ایران، واکنش نداشتند. **رفتار تبعیض‌آمیز:** سه کشور اروپایی و هماهنگ‌کننده برجام جانب آمریکا را گرفتند و به شکایات ایران رسیدگی نکردند. محمد جواد ظریف در پستی در سال ۲۰۲۰ در پلتفرم X (توییتر سابق) این موضوع را با اشاره به «صفر بودن واردات نفت از ایران»، «تحریم کامل بانک‌های ایرانی» و «خروج شرکت‌های اروپایی» برجسته ساخت.

نقض‌های خاص: اعمال محدودیت‌های صادراتی از سوی E3، عدم حمایت از فعالان اقتصادی اروپا و ارائه نکردن فهرست کامل تحریم‌های لغوشده (مطابق بند ۲۴ و ضمیمه دوم)، از مصادیق نقض تعهدات بود. به عنوان نمونه، محدودیت‌های صادراتی سال ۲۰۱۶ اتحادیه اروپا در نامه ۲ سپتامبر ۲۰۱۶ ایران به عنوان تخلف ذکر شده بود.

اسناد دیپلماتیک: نامه‌های ایران (مثلاً در تاریخ‌های ۲ سپتامبر ۲۰۱۶، ۲ ژوئیه ۲۰۲۰ و ۱۲ مارس ۲۰۲۱)، به نقض‌های مکرر E3 اشاره دارند، از جمله در تسهیل تراکنش‌های بانکی، تعمیق روابط اقتصادی و عملیاتی سازی INSTEX همراهی با عدم پابندی آمریکا، به ویژه در زمینه تلاش برای تغییر مفاد توافق، روح و متن برجام را نقض کرد. همچنین، بی‌توجهی به نگرانی‌های امنیتی منطقه‌ای ایران - نظیر فروش تسلیحات غرب به کشورهای حاشیه خلیج فارس - نقض دیگری ذیل ضمیمه B قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت سازمان ملل به شمار می‌رود.

عدم مشروعیت فعال سازی مکانیسم بازگشت خودکار (Snap-Back)

عدم پابندی سه کشور اروپایی اساساً مشروعیت آن‌ها برای استفاده از مکانیسم بازگشت خودکار را زیر سؤال می‌برد. پیشرفت‌های هسته‌ای ایران پس از سال ۲۰۱۸، هرچند که با برخی تعهدات برجای مغایر بودند، اقدامات جبرانی بودند که طبق بند ۲۶ توافق مجاز شمرده می‌شوند. توالی وقایع نیز این مسئله را تأیید می‌کند: خروج ایالات متحده در مه ۲۰۱۸، تداوم پابندی ایران تا مه ۲۰۱۹، و سپس آغاز اقدامات جبرانی، هیچ‌یک از طرف‌های باقیمانده در توافق، ایران را به‌طور رسمی ناقض برجام اعلام نکرده‌اند، که همین موضوع نیز موقعیت ایران را به عنوان طرف واکنش نشان‌دهنده (نه ناقض اولیه) تثبیت می‌کند.

فعال سازی مکانیسم بازگشت توسط E۳ نوعی سوء استفاده سیاسی از یک ابزار حقوقی خواهد بود. DRM برای رسیدگی به نقض های واقعی طراحی شده، نه برای مجازات اقدامات جبرانی مشروع. شکست سه کشور اروپایی در اجرای تعهداتشان، همراه با همراهی ضمنی شان با تحریم های آمریکا، استفاده آن ها از این مکانیسم را فاقد مشروعیت می سازد. چنین اقدامی ناقض اصل «قراردادها باید رعایت شوند» خواهد بود؛ زیرا ایران را به دلیل اعمال حقوق قراردادی خود تنبیه می کند؛ در حالی که نقض های طرف مقابل نادیده گرفته می شود.

از منظر نظری، رفتار E۳ با نقدهای واقع گرایانه از توافقات بین المللی همخوانی دارد؛ که در آن دولت های قدرتمند منافع راهبردی خود را بر تعهدات حقوقی مقدم می دارند. تبعیت بیش از حد E۳ از تحریم های ایالات متحده، نشان دهنده تمکین به قدرت هژمون و تضعیف چارچوب چند جانبه برجام است. در مقابل، پایبندی ایران به مفاد جبرانی توافق، نشانه ای از تعهد آن به رویه های حقوقی است، هرچند که در بستری شرایط راهبردی محدود قرار داشته است. دیدگاه های نهاد گرایانه نیز بر اهمیت اصل تقابل و اعتماد متقابل در حفظ توافقات تأکید دارند و شکست سه کشور اروپایی در ایفای تعهداتشان را عاملی برای فروپاشی این اعتماد می دانند.

نتیجه گیری

مکانیسم بازگشت خودکار در برجام، گرچه از نظر فنی برای سه کشور اروپایی قابل استفاده است، اما در زمینه پیشرفت های هسته ای ایران پس از سال ۲۰۱۸، فاقد مشروعیت است. اقدامات ایران همگی تدریجی، با حسن نیت و در پاسخ به خروج یک جانبه ایالات متحده و عدم پایبندی E۳ به تعهدات اقتصادی و دیپلماتیک بوده اند؛ آن هم مطابق با بند ۲۶ برجام. عدم پایبندی سه کشور اروپایی، که در پی عملی آن ها در قبال رفع تحریم ها، حمایت از فشار آمریکا، و بی توجهی به سازوکار حل اختلاف تجلی یافته، جایگاه آن ها را برای استفاده از این ابزار سلب کرده است. هرگونه تلاش برای فعال سازی این مکانیسم، سوء استفاده ای سیاسی از یک ابزار حقوقی خواهد بود که نه تنها اعتبار برجام را زیر سؤال می برد، بلکه به چارچوب دیپلماسی چند جانبه نیز لطمه می زند. پیامدهای این موضوع فراتر از خود برجام است. رفتار E۳ چالش های اجرای توافقات بین المللی در شرایط سلطه قدرت های هژمون را آشکار می سازد و بر ضرورت وجود سازوکارهای مؤثر برای تضمین پایبندی متقابل تأکید می کند. دیپلماسی هسته ای آینده باید اصل تقابل و پاسخگویی را در اولویت قرار دهد تا از فرسایش اعتماد جلوگیری کند. برای نجات برجام، E۳ باید تعهدات خود را اجرا کرده، ابزارهای اقتصادی توافق شده را فعال نموده؛ در برابر تحریم های آمریکا بایستند؛ و از همه مهم تر، برای بازسازی اعتماد تلاش نمایند.

منابع

- Geranmayeh, E., & Liik, K. (2020). The EU and the JCPOA: Survival strategies post-U.S. withdrawal. European Council on Foreign Relations Policy Brief. <https://ecfr.eu/publication/the-eu-and-the-jcpoa-survival-strategies-post-us-withdrawal/>
- International Atomic Energy Agency. (2019–2016). Verification and monitoring in Iran: Reports. <https://www.iaea.org/topics/verification-and-monitoring-in-iran>
- International Court of Justice. (1971). Legal consequences for states of the continued presence of South Africa in Namibia (South West Africa) notwithstanding Security Council Resolution 1970) 276), Advisory Opinion, I.C.J. Reports 1971, p. 54, para. 94. <https://www.icj-cij.org/case/53>
- Iran's letters to the JCPOA Joint Commission. (2021–2016). [Unpublished documents]. Referenced in Annexes 6, 1, and 13 of the provided draft.
- Joint Comprehensive Plan of Action. (2015). European External Action Service. https://www.eeas.europa.eu/eeas/joint-comprehensive-plan-action-jcpoa_en
- Lauterpacht, H. (1958). The development of international law by the International Court. Stevens & Sons.
- Mousavian, S. H., & Toossi, S. (2019). The JCPOA and the future of Iran's nuclear program. Middle East Policy, 60–45, (3)26. <https://doi.org/10.1111/mepo.12436>
- United Nations Security Council. (2015). Resolution 2015) 2231). [https://undocs.org/S/RES/2015\)2231](https://undocs.org/S/RES/2015)2231)
- Vienna Convention on the Law of Treaties, United Nations Treaty Series, vol. 1155, p. 1969) 331). <https://treaties.un.org/doc/publication/unts/volume201155%/volume-1155-i-18232-english.pdf>
- Vienneau, P. (2018). The JCPOA and the limits of multilateral diplomacy. International Affairs, (5)94 1040–1023. <https://doi.org/10.1093/ia/iyy128>
- Dugard, J. (Ed.). (1973). The South West Africa/Namibia dispute: Documents and scholarly writings on the controversy between South Africa and the United Nations. University of California Press. <https://www.jstor.org/stable/jj.850105>

مصاحبه: بررسی وضعیت و چشم‌انداز روابط ایران و اروپا

غلامحسین دهقانی، دیپلمات ارشد و سفیر سابق ایران در بروکسل

روابط ایران با کشورهای اروپایی و اتحادیه اروپا از بعد از انقلاب اسلامی ایران فرازو نشیب‌های فراوانی را سپری کرده است. اگرچه عوامل مختلفی مانند: متغیرهای مداخله‌گری بیرونی و یا تحولات داخلی در دو طرف، موانع مهمی در توسعه روابط بوده‌اند؛ اما این موضوع مانع از تمایل و تلاش دو طرف برای حفظ و بهبود روابط نشده است. تحولات سال‌های اخیر مانند ناتوانی اروپا در انجام تعهدات برجای خود، جنگ اوکراین و دخالت کشورهای اروپایی در امور داخلی ایران، باعث شده است تا دو طرف دیگر مانند گذشته برای بهبود و گسترش روابط رغبت نداشته باشند و این وضعیت می‌تواند در سایه تهدیدات اروپا برای فعال کردن مکانیسم ماشه تشدید شود. با وجود این، دو طرف همچنان برخی دغدغه‌های مشترک و حوزه‌هایی برای همکاری دارند و می‌توانند در این راستا گام بردارند. در همین رابطه، در گفتگو با آقای دکتر غلامحسین دهقانی به بررسی وضعیت و چشم‌انداز روابط ایران و اروپا پرداخته‌ایم. آقای دهقانی سفیر سابق ایران در اتحادیه اروپا و بلژیک بوده است. معاونت امور حقوقی و بین‌المللی وزیر خارجه، سفیر و سرپرست نمایندگی دائم ایران در سازمان ملل متحد - نیویورک، مدیرکل امور سیاسی بین‌المللی، رئیس اداره معاهدات خلع سلاح و رئیس اداره کنوانسیون‌های شیمیایی وزارت امور خارجه از جمله دیگر سوابق وی است.

کشورهای اروپایی از حامیان و طراحان اصلی برجام بودند و بعد از خروج ترامپ هم تأکید کردند که برجام باید حفظ شود و الان هم در چند ماه گذشته تأکید داشتند روی راه حل دیپلماتیک و لزوم گفتگو و تعامل در این حوزه و به زعم آن‌ها تنها راه حل مسئله هسته‌ای ایران گفتگو و دیپلماسی است. در چند ماه اخیر هم بین ایران و آمریکا، گفتگو و مذاکره به شکلی و در سطحی در جریان بوده است و هر دو طرف بر تداوم آن تأکید داشتند. در این فضا دیده می‌شود که در هفته‌ها و ماه‌های اخیر اروپایی‌ها تهدید مکانیسم ماشه را جدی کردند. یعنی دارند این را با ریتمی شدید می‌کنند. هدف و نیتی که در پشت این مسئله است از نظر شما چیست؟

دکتر دهقانی: وقتی در مورد اروپا در ارتباط با مسئله هسته‌ای ایران صحبت می‌کنیم باید به دو مفهوم توجه کنیم: یکی اتحادیه اروپایی که هماهنگ‌کننده و عضو برجام بوده و مواضعی هم دارد در ارتباط با برجام. دوم سه کشور اروپایی که آلمان و فرانسه و انگلیس هستند که در سال‌های گذشته در مذاکرات برجام و برنامه هسته‌ای ایران دخیل بوده‌اند و هم اکنون امکان فعال سازی سازوکار ماشه را دارند. اینکه بگوییم که اروپا در این مورد همیشه مثبت بوده، این طور نبوده است. منظورم این سه کشور است. البته در موضوع هسته‌ای، این سه کشور اتحادیه را هم دنبال خود می‌کشاند، در این بحث و در بحث‌های دیگر هم کشورهای قدرتمند و اصلی در ساختارهای سیاسی و منطقه‌ای نقش تأثیرگذاری دارند تا دیگر بازیگران. یک مرور اجمالی کنیم که این‌ها در دو یا سه دهه گذشته چگونه عمل کرده‌اند؛ از زمانی که موضوع برنامه هسته‌ای ایران را مطرح کردند و تبلیغات روی آن شروع شد. این سه کشور مذاکراتی را با ایران شروع کردند که در سال ۲۰۰۳ منجر به توافقنامه پاریس شد و بعد با آمدن دولت جدید در ایران و شروع غنی سازی، مقداری مواضعشان تندتر و بین سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۱ منجر به تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت بر علیه ایران شد. در واقع در این دوره، اروپایی‌ها در کنار آمریکا قرار گرفتند نه اینکه نقش میانجی را بازی کنند. بعد از آن هم مذاکرات برجام با آمدن دولت آقای روحانی شروع شد. اروپایی‌ها در اینجا برگشتند و نقش هماهنگ‌کننده را بازی کردند. اتحادیه هم وارد شد. بعد هم که در ۲۰۱۸ آمریکا خارج شد، این‌ها بدلیل تیرگی روابطشان با ترامپ، هر چند در شورای امنیت و مجمع عمومی علیه خواسته آمریکا رأی دادند ولی نتوانستند یا نخواستند تعهداتشان را در اجرای برجام بجا آورند که شرح آن مفصل است. ایران هم پس از یک سال، تعهداتش را بر اساس برجام کاهش داد. اتفاقات دیگری هم افتاد مثل قضیه اوکراین. از نظر اروپایی‌ها، اوکراین یک نقطه عطف در روابط ایران با اروپا بود. در تعاملشان با کشوری مانند چین، ممکن است که همین مقدار هم از آن ناراضی باشند، یا از کشورهای دیگر به خاطر حمایت از روسیه، ولی با چین یک وابستگی متقابل

اقتصادی بالایی دارند که نمی‌توانند مانند ما آن کشور را تحت فشار قرار دهند. لذا ضعیف‌ترین حلقه در اینجا از دید آن‌ها ایران است که بخواهند روی آن فشار وارد کنند. با این کار هم در واقع ناراحتی که روی بحث اوکراین دارند را به شکلی پاسخ داده‌اند، هم به افکار عمومی‌شان، اینکه قدرت واکتس دارند را فروخته‌اند و هم اینکه در صحنه بین‌المللی خودی نشان داده‌اند. چون اروپا در بحث اوکراین عملاً از طرف آمریکای ترامپ کنار گذاشته شد. اروپایی‌ها در روابط فرآتلانتیکی هم با آمریکا دچار مشکل هستند. آمریکا خیلی اروپا را به بازی نمی‌گیرد. ضمن اینکه اروپا هم دیگر اروپای دودهنه قبل از لحاظ بازیگری در نظام بین‌الملل نیست و تضعیف شده است، نه اینکه مهم نباشد. به هر حال هنوز اروپا یک قدرت بزرگ اقتصادی و سیاسی، هنجارساز و استانداردساز است. بخصوص در سطح بین‌المللی، اتحادیه اروپا نهادی است که هنوز می‌تواند هنجارسازی کند. یعنی تنها نهاد بین‌المللی است که اگر بخواهد قطعنامه‌ای را در مجمع عمومی سازمان ملل تصویب کند، خیلی راحت‌تر از کشورهای دیگر می‌تواند تصویب کند. لذا بازیگری نیست که آن را نادیده گرفت. تقابل با آن بسیار هزینه‌بر است.

ولی برگردیم به سؤال شما که چرا اروپایی‌ها الان استفاده از مکانیزم ماشه را مطرح می‌کنند؟ متأسفانه طی چهار دهه گذشته، اروپا سیاستش در قبال ایران را اغلب تابعی از سیاست آمریکا در قبال ایران قرار داده است. حتی برخی مواقع تندتر هم بوده است. ممکن است اروپا و آمریکا در حوزه‌های مختلف با هم اختلاف داشته باشند اما در مورد ایران تقریباً در اغلب حوزه‌ها هم موضع هستند از جمله در مورد بحث هسته‌ای. به هر حال در شرایط فعلی، آمریکا با خروجش از برجام عملاً این حق را از خودش ساقط کرد که به سازوکار ماشه رجوع کند، چین و روسیه هم که طبعاً چنین کاری نمی‌کنند، ولی سه کشور اروپایی احساس می‌کنند، حال که به هر حال روابطشان با ایران بد است، سازوکار ماشه ابزاری برای اعمال فشار بر این کشور خواهد بود؛ هم به خاطر مسئله اوکراین و هم به خاطر مسئله هسته‌ای و هم به زعم خودشان مسائل حقوق بشری که از نظر ما برای اروپایی‌ها اصالت ندارد. این‌ها موارد عمده‌ای هستند که هم اکنون بین ایران و اروپا مشکل ساز شده‌اند. در مقطعی که این‌ها با ایران در حال مذاکره هستند برای حل بحران هسته‌ای یا تخفیف تنش و پیدا کردن یک راه حل، طرح این قضیه از طرف اروپایی‌ها دو حالت می‌تواند داشته باشد: یکی اینکه دارند به آمریکا برای اعمال فشار بیشتر کمک می‌کنند؛ یعنی فشار را افزایش دهند که ما بگوییم اگر با آمریکا سازش نکنیم، ممکن است که این‌ها سازوکار ماشه را فعال کنند. نکته دوم اینکه اروپا و بویژه این سه کشور می‌خواهند دیده شوند و بگویند که ما هستیم و نقشی داریم. لذا این دو دلیل عمده را می‌توان برای طرح توسل به سازوکار ماشه توسط سه کشور اروپایی ذکر نمود. اینکه آیا به این سازوکار متوسل بشوند یا نه؟ بستگی به تحولات آتی دارد. اگر توافقی قبل از ۲۵ مرداد بین ایران و اطراف غربی صورت نگیرد آن‌ها از این سازوکار استفاده خواهند کرد.

یک تفسیری در مورد مکانیسم ماشه و امکان بهره‌برداری اروپایی‌ها از این ابزار مطرح می‌شود این است که: چون اروپایی‌ها به تعهدات قراردادی خود پایبند نبودند، نمی‌توانند از آن استفاده کنند و استناد می‌شود به نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در این مسئله. این استدلال چقدر موجه است و چقدر پذیرش حقوق دارد و اساساً خود اروپایی‌ها قائل به این مسئله هستند؟

دکتر دهقانی: بر اساس برجام و قطعنامه ۲۲۳۱، بازگرداندن قطعنامه‌های شورای امنیت، به این شکل است که اگر کشوری نقض اساسی تعهدش را انجام دهد یعنی significant violation یا significant breach داشته باشد و کشور دیگری، یعنی یکی از همین پنج کشور به شورای امنیت شکایت کند و بگوید که ایران تعهداتش را انجام نداده است، چون این موضوع به ایران بر می‌گردد، در این صورت شورای امنیت سی روز فرصت دارد که قطعنامه‌ای صادر کند که بر اساس آن قطعنامه exemptions یعنی بخشودگی‌ها، یعنی برداشتن تحریم‌ها sanctions که از قبل بوده را تمدید کند. چون این‌ها نگران شرایط بین‌المللی بودند که تغییر کند و روسیه و چین همراهی نکنند، و نتوانند قطعنامه مجددی تصویب کنند، در برجام این را برعکس آورده‌اند، در آن صورت اگر شورای امنیت نتواند در یک ماه قطعنامه‌ای برای تمدید وضعیت رفع تحریم‌ها صادر کند، که عملاً نمی‌شود، چون هر قطعنامه‌ای بخواهد تصویب کند، آمریکا یا دو عضو دائم اروپایی شورای امنیت آن را وتو می‌کنند، فلذا تحریم‌ها خود به خود برمی‌گردند. از لحاظ حقوقی نظر مشورتی دیوان مسموع نیست. هر چند متأسفانه این پرونده سیاسی است و بخصوص با گزارشی که آژانس ارائه داده، سعی دارند با احراز عدم پایبندی ایران زمینه حقوقی لازم را برای توسل احتمالی به سازوکار ماشه فراهم نمایند. از لحاظ حقوقی، کنوانسیون حقوق معاهدات تأکید دارد باید ماده ۶۰ باشد که می‌گوید: اگر یک عضو معاهده نقض تعهد کند و تعهدش را انجام ندهد، عضو دیگری می‌تواند به عنوان counter measures تهداتش را کاهش دهد و ایران همین کار را کرده است. ایران significant breach یا significant violation نداشته است، ایران در واقع عکس العمل نشان داده در مقابل اقدامی که آمریکا انجام داده، آمریکا عضو برجام بوده، از برجام خارج شده؛ بعد اروپایی‌ها هم تعهداتشان را انجام نداده‌اند، چون می‌دانید بعد از اینکه آمریکا خارج شد، اروپایی‌ها از ایران خواستند که خارج نشود و از ایران خواستند که به تعهداتش پایبند باشد، قول و قرار می‌گذاشتند که سه ماهه تدابیری برای جبران وضعیت اتخاذ می‌کنند ولی هیچ کاری نکردند و ایران بجای سه ماه یکسال صبر کرد ولی آنها اقدام مؤثری نکردند و هیچ کدام از تعهداتشان را انجام ندادند. اینستکس را درست کردند، اما بعد به آن پول تزریق نکردند. مقرراتی که تحت عنوان blocking statute وضع کرده بودند که مقررات حمایت از شرکت‌های اروپایی در مقابل تحریم‌ها

است، آن‌ها را هم اجرا نکردند. چون هر شرکت اروپایی و یا بانک اروپایی که با ایران کار می‌کرد، توسط آمریکا جریمه می‌شد. آمریکایی‌ها دو یا سه بانک را جریمه‌های سنگینی کردند و اروپایی‌ها هیچ حمایتی از آن بانک‌ها نکردند و در نتیجه شرکت‌ها و بانک‌های اروپایی با ایران کار نکردند. یعنی در واقع این آمریکا و اروپا بودند که تعهداتشان را انجام ندادند. ضمن اینکه آمریکا در واقع تخلف انجام داده، از برجام خارج شده و تحریم‌هایی هم علیه ایران اعمال کرده است.

ضمن اینکه تئوری دستان پاک clean hand theory هم در حقوق بین‌الملل هست. یعنی اگر شما ادعایی در مورد دیگری داری و می‌خواهی او مجازات شود، باید دست خودت پاک باشد و خلاف انجام نداده باشی، آمریکا قبلاً این کار را کرده و تخلف کرده بود. اروپا هم که تعهداتش را انجام نداده بود. منتها بحث حقوقی نیست؛ بحث هسته‌ای ایران از ابتدای بحث سیاسی بوده است. حتی ما این را به اروپایی‌ها هم می‌گوییم، بحث proliferation هم نیست. هم اکنون از ۱۸۹ کشور که موافقت‌نامه پادمان با آژانس دارند فقط ۱۴۲ کشور پروتکل الحاقی را تصویب کرده‌اند. برخی از آن‌ها که تصویب نکرده‌اند فعالیت غنی‌سازی هم دارند ولی کسی به آن‌ها کاری ندارد. منتها ایران به خاطر مسائل سیاسی و مواضع سیاسی و تنش‌هایی که غرب با ما دارد، هدف قرار گرفته است. برای همین است که طی چند دهه گذشته، آمریکایی‌ها، برخی اروپایی‌ها و اسرائیل حداکثر تلاش خود را برای امنیتی کردن و تهدید جلوه دادن ایران انجام داده‌اند و در داخل هم متأسفانه برخی ناخواسته و برخی هم شاید از روی غرض به آن‌ها کمک کرده‌اند.

نکته دوم در مورد ملاحظات این سه کشور مبنی بر فعال نکردن این سازوکار چیست؟ اولاً که آمریکا الان با ایران دارد مذاکره می‌کند و اروپایی‌ها علی‌القاعده منتظر نتیجه مذاکرات ایران و آمریکا هستند. (مصاحبه در زمان مذاکرات ایران و آمریکا، قبل از تجاوز اسرائیل و آمریکا به کشورمان صورت گرفته است). الان این‌ها اجتناب می‌کنند به خاطر اینکه نگران آثاری هستند که ممکن است پیش بیاید. یکی از این آثار لطمه به رژیم عدم اشاعه است. دوم اینکه اعتبار خود آژانس هم از بین می‌رود. چون مسئله ایران سیاسی است، آژانس وارد حیطه‌هایی می‌شود که جزء اختیاراتش نیست. سوم اینکه نگران اعتبار خود شورای امنیت هم هستند. اگر بدون اینکه یک significant breach یا significant violation رخ داده باشد، ایران را تنبیه کنند و دوباره تحریم‌ها را برگردانند، به نوعی ناکارآمدی نظام بین‌المللی، سازمان ملل و شورای امنیت را هم نشان می‌دهد. در نهایت اینکه اروپا هم منافعی در منطقه دارد از منافع انرژی گرفته تا منافع ترانزیت و امنیت دریانوردی و مسائل مختلف که ما می‌توانیم با هم کار کنیم. اروپایی‌ها می‌دانند که اگر ماشه را فعال کنند در واقع میخ پایانی به تابوت روابط ایران و اروپا زدند. نگران این هم هستند، که اگر این کار را با ایران بکنیم، به جز اینکه روابطشان با ایران آسیب می‌بیند، امنیت منطقه‌ای هم ممکن است آسیب ببیند و منافع اروپایی‌ها در منطقه به خطر افتد.

ما روابطمان با اروپا فراز و نشیب داشته است؛ بعد از جنگ سرد، روند مثبتی داشت تا بعد از توافق پاریس هم آن قدر تند تغییر نکرد، روند رو به رشد روابط متوقف شد؛ ولی سطح روابط اقتصادی خوب بود، دیدارهای دیپلماتیک انجام می شد، با برجام قرار شد همه این ها احیا شود و شد؛ ولی بعد از خروج آمریکا از برجام و عمل نکردن اروپا به تعهداتش و بعد از جنگ اوکراین، اعتراضات داخلی ایران و دخالت اروپایی ها، همه این ها روابط را بدتر کرد که ما به این نقطه رسیدیم. اما به نظر می رسد که فعال کردن مکانیسم ماشه، این دفعه یک سطح جدید از تنش را در روابط دو طرف ایجاد کند. فکر می کنید که پیامدها و اثرات حقوقی، سیاسی، و امنیتی که این می تواند داشته باشد چیست؟

دکتر دهقانی: اروپایی ها اولین ایراد کارشان در روابط با ایران این بوده که، سیاستشان در قبال ایران عمدتاً در مسائل اساسی تابعی از سیاست آمریکا در قبال ایران بوده که کاملاً مشهود است و دوره های مختلف روابط را می شود کاملاً طبقه بندی کرد. زمانی که ما با آمریکا تنشمان پایین آمده، روابطمان با اروپا خوب شده، زمانی که تنش با آمریکا بالا رفته، روابطمان با اروپا بد شده است. نکته دوم اینکه اروپایی ها در بحث ایران، حقوق بشر را خیلی جدی تر از آن چه به آن اعتقاد دارند، گرفتند. اروپایی ها الان در توافقنامه ای که با اسرائیل دارند که association agreement است و فقط یک درجه از موافقت نامه عضویت پایین تر است؛ شرط تداوم همکاری ها در قالب این موافقت نامه راعایت حقوق بشر توسط اسرائیل قرار داده اند ولی می بینیم که اسرائیل به نسل کشی هم دست می زند ولی اتحادیه اروپا از روابطش با آن نمی کاهد، نقض دیگر اصول حقوق بشر توسط اسرائیل پیشکش. البته راعایت حقوق بشر توسط همه کشورها یک تعهد بین المللی است و کسی قرار نیست از راعایت نکردن آن حمایت کند ولی اروپایی ها از آن به عنوان ابزار سیاسی استفاده می کنند. اتحادیه اروپا یک نهاد ۲۷ کشوری است و فرهنگ این نهاد یک فرهنگ مکتوب است. فلذا روابطشان با کشورها هم بر اساس موافقت نامه های مکتوب تنظیم شده است. شش نوع موافقت نامه رسمی با دیگر کشورها دارند و سه نوع موافقت نامه غیررسمی، هیچ کدام را با ایران ندارند. مبنای روابط اتحادیه با ایران یک بیانیه مشترک چهار صفحه ای ظریف - موگرینی نوامبر ۲۰۱۶ است که البته محتوای خوبی دارد ولی اجرای آن هم منوط به حیات برجام بوده است. اروپایی ها در یک مقطعی در دوره اصلاحات با ایران وارد مذاکرات انتقادی و بعد از آن مذاکرات سازنده و سپس مذاکرات جامع شدند که متأسفانه آن هم با تحولاتی که پیش آمد متوقف شد. یکی از مشکلات عمده ای که در روابط ایران و اروپا هست، این است که اروپا نخواسته که به حاکمیت و یکپارچگی ایران احترام بگذارد و از گروه هایی مثل مجاهدین خلق، پژاک، الاحوازیه،

و بعضی گروه‌های تروریستی و جدایی طلب حمایت کرده است. این رفتار عکس‌العمل ایجاد می‌کند از طرف ایران و این وضعیت روابط را شکننده می‌کند.

یک اتفاق دیگری هم که افتاده این است که کم‌کم وابستگی‌های متقابل اقتصادی ایران با اروپا از بین رفته است. موضوع اوکراین نیز جدی است و می‌توان گفت این موضوع نقطه عطفی است در تخریب روابط ایران و اروپا. شاید اگر روابط اقتصادی یا امنیتی بهتری داشتیم بیشتر ملاحظه ایران را می‌کردند. به‌همین دلیل لازم است که مسیر تغییر کند و تلاش شود برخی پیوندهای پیشین حتی الامکان برقرار شود تا از هزینه‌های غیرضروری کاسته شود.

اگر تا حدود ۲۵ مرداد توافق بین ایران و طرف غربی حاصل نشود علیرغم همه عواقب ذکر شده، این سه کشور قطعا از سازوکار ماشه استفاده می‌کنند و اگر توافقی هم حاصل شود به‌دنبال تمدید قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت خواهند رفت که این سازوکار را همچنان به عنوان ضمانت اجرای تعهدات ایران در اختیار داشته باشند.

اگر بخواهیم از این فضا عبور کنیم و کمی خوشبینانه نگاه کنیم به مسئله، هنوز حوزه‌هایی برای همکاری وجود دارد. فکر می‌کنید اگر بخواهیم در این مسیر گام برداریم، چقدر ظرفیت وجود دارد؟ و اگر بخواهیم مسیر و چارچوبی برای همکاری تعریف کنیم، به نظر شما چه شکلی خواهد بود؟

دکتر دهقانی: اروپا همواره یکی از شرکای مهم تجاری ایران بوده است. حالا در دوره‌های مختلف با کم و زیادش. اینکه ظرفیت‌ها چقدر است؟ بسیار بالا است. در سال ۲۰۱۷ وقتی برجام منعقد شد، در عرض یک سال، تجارت ما با اتحادیه اروپا، از نزدیک پنج میلیارد رسید به بالای بیست و یک میلیارد یورو و ظرفیت داشت تا ۴۰ و ۵۰ میلیارد یورو بالا برود. در حوزه انرژی، تجارت و حوزه‌های مختلف اقتصادی، همکاری‌هایی که می‌تواند بین ایران و اروپا انجام شود، هم متنوع است، هم وسیع. ولی متأسفانه به خاطر مسائل سیاسی هیچ کدام از این‌ها عملیاتی نشد و روند همچنان به طرف کاهش روابط است. در ارتباط با روابطشان با کشورهای منطقه، ایران استقبال می‌کند؛ ولی اروپایی‌ها باید توجه داشته باشند که وقتی بحث جزایر را تحت فشار امارات بدان شکل وارد بیانیه مشترک می‌کنند، و یکپارچگی سرزمینی ایران را هدف قرار می‌دهند، از همه خط قرمزها در مورد ایران عبور کرده‌اند. ایران به راحتی از کنار چنین مواضعی نمی‌گذرد و این‌ها لطمات بسیار جدی است به روابط مجموعه‌ای مانند اروپا با ایران.

حالا چه باید کرد؟ من فکر می‌کنم که اروپایی‌ها اولین کاری که باید بکنند که متأسفانه هنوز چشم‌اندازی برای آن در این مسئله نمی‌بینیم، این است که نگاهشان را نسبت به ایران اصلاح

کنند. تجربه در گذشته نشان داده، اگر ادبیات تغییر کند، حسن نیت نشان داده شود و گفتگو صورت گیرد، مسیر حرکت تغییر خواهد کرد. اروپا باید با ایران گفتگوی مداوم داشته باشد، در حوزه‌های مختلف، در سطوح مختلف، تا گفتگو نکنید، مسائل حل نخواهد شد. مقامات اروپایی باید مواظب باشند که وضعیت روابط دوجانبه از این بدتر نشود. یعنی بدانند که این وضعیت بدتر بشود، دیگر شاید قابل بازگشت نباشد و هزینه‌هایش قابل مدیریت نیست. درست است که ایران آسیب می‌بیند و ضرر می‌کند، ولی بازی باخت-باخت است.

در این چند ساله نگاه اروپایی‌ها به ما خیلی تغییر کرده است. الان اروپا درمیانه مذاکرات ایران و آمریکا استفاده از مکانیسم ماشه را مطرح می‌کند، برای اینکه خودش را به عنوان یک بازیگر کلیدی به رخ بکشد. به نظر می‌رسد هرچه زمان به جلو می‌رود هماهنگی اروپایی‌ها با آمریکا بیشتر می‌شود و توانسته‌اند دستورکارهای خودشان را به نوعی در مذاکرات و محاسبات دولت ترامپ وارد کنند. ارزیابی شما چیست؟

دکتر دهقانی: اروپایی‌ها قطعاً مایلند که در این روند نقش داشته باشند. اگر دقت کرده باشید در بعضی مواقع موضع اروپایی‌ها از آمریکایی‌ها تندتر بوده است. حتی در آژانس در چند مقطع مواضعشان تندتر از آمریکایی‌ها بوده است. برای اینکه در این قضیه فکر می‌کنند که اگر کنار باشند، حسابی باخته‌اند. ولی اگر توافقی بین ایران و آمریکا صورت بگیرد به هر شکلی، این‌ها قطعاً خودشان را به توافقی می‌چسبانند و مخالفت نخواهند کرد. در عین حال خواسته‌های خودشان را هم مطرح و سهم خودشان را هم به شکلی تعریف می‌کنند که در حوزه‌های مختلف مرتبط با ایران چه سهمی می‌خواهند داشته باشند. آمریکا اول این‌ها را کاملاً کنار گذاشته بود ولی به تدریج به این جمع‌بندی رسیده که این‌ها می‌توانند به آمریکا کمک کنند. لذا فکر می‌کنم ما در هفته‌های آینده شاهد افزایش نقش اروپایی‌ها و این سه کشور در بحث هسته‌ای خودمان باشیم. البته ایران هم سعی کرده آنها را توجیه کند و گزارش‌های لازم را در اختیارشان قرار بدهد که چه اتفاقی دارد می‌افتد.